

مطالعه تطبیقی - کمی رابطه دولت و صنعتی شدن (یک رویکرد نهادی)

محمد مبارکی^۱

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی
(تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۳/۲۵، تاریخ پذیرش ۱۳۹۰/۱۰/۶)

چکیده:

صنعتی شدن نقش مهمی در فرایند توسعه اقتصادی هر کشور ایفا می‌کند و یک هدف عمده سیاسی - اقتصادی در اکثر کشورهای در حال توسعه به شمار می‌رود. در میان عوامل تأثیرگذار بر صنعتی شدن، نقش دولت‌ها در جایگاه کنشگران اقتصادی بر تغییر و تحولات صنعتی و توسعه جوامع در بیشتر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از اهمیت زیادی برخوردار و دارای تأثیرات متناقضی بوده است؛ به طوری که در برخی از کشورهای در حال توسعه نقش اقتصادی دولت مرتبط با هم تغییر و تحولات صنعتی سریع و هم تسهیل سرمایه و افزایش آن بوده است و بالعکس در موارد دیگر، دولت‌ها و بوروکرات‌ها منابع اقتصادی جوامع خود را به یغما برده و از تحریک و برانگیختن رشد اقتصادی کوتاهی نموده‌اند و باعث تراکم ثروت در دست عده‌ای معدود و به‌ویژه، نخبگان غیر تولیدی شده‌اند. با توجه به تأثیر تعیین‌کننده دولت‌ها روی تغییرات اقتصادی - اجتماعی جوامع به طور عام و صنعتی شدن آن‌ها به طور خاص، مقاله حاضر سعی نموده است با استفاده از یک "رویکرد نهادی"، تحلیلی تطبیقی - کمی از رابطه بین دولت و صنعتی شدن به عمل آورد تا نحوه تأثیرگذاری و همچنین ساز و کارهای دخالت دولت در روند صنعتی شدن جوامع مشخص گردد. به همین منظور، داده‌های ثانوی عاملیت دولت و رابطه آن با ساختارهای درونی و بیرونی جامعه از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ م برای برخی از کشورهای جهان بررسی یافته‌ها نشان می‌دهد که میزان صنعتی شدن جوامع، بستگی به میزان خودمختاری و دربرگیرندگی دولت دارد. به عبارت دیگر، هر چه قدر میزان قدرت عاملیت دولت و میزان

۱. آدرس الکترونیکی: afshanalireza@yazduni.ac.ir

تواناسازی ساخت‌های درونی و بیرونی جامعه بیشتر باشد، به همان نسبت احتمال صنعتی شدن جامعه افزایش یافته به دنبال خود زمینه توسعه جامعه را در پی خواهد داشت.

کلید واژه‌ها: صنعتی شدن، خودمختاری دولت، دربرگیرندگی دولت، دولت توسعه‌گرا، دولت میانی، دولت یغماگر، رویکرد نهادی.

مقدمه

صنعتی شدن^۱ نقش مهمی در فرایند توسعه اقتصادی هر کشور ایفا می‌کند و عنوان یک هدف عمده سیاسی-اقتصادی در اکثر کشورهای در حال توسعه به شمار می‌رود. در چنین کشورهایی توسعه صنعتی به منظور دستیابی به نرخ بالای رشد اقتصادی، فراهم نمودن نیازهای اساسی جمعیت، ایجاد فرصتهای اشتغال، هدایت اقتصادی که به طور افزایشی در حال متحول شدن است و ایجاد تغییرات اجتماعی، روان‌شناختی و نهادی مطلوب ضروری است؛ چرا که شواهد گوناگون نشان می‌دهد، آن دسته از کشورهایی که سیاست توسعه‌شان را بر مدار گسترش بخش صنعت، آن هم صنعت پیشرو و قادر به رقابت در صحنه جهانی استوار ساخته‌اند، توانسته‌اند منابع درآمد خود را تنوع بخشند، اشتغال مناسب برای نیروی کار خود ایجاد کنند و در مجموع به رشد اقتصادی قابل توجهی دست یابند. به طور کلی، از نیمه دوم قرن هجدهم، جهان شاهد تغییر و تحولات عمده‌ای تحت عنوان انقلاب صنعتی بود که تأثیرات عمده‌ای بر روی ساختار جوامع بر جای گذاشت و باعث شد که ابتدا انگلستان، بعد مناطقی از اروپا و سپس نیز مناطق امریکای شمالی و ژاپن جهت فعالیت‌های تولیدی را از کشاورزی به صنعتی تغییر داده، امکانات نامحدودی برای افزایش توان تولید و بهره‌وری کار انسانی به وجود آورند و با استفاده از ابزار فنی و گسترش بخش صنعت و تکنولوژی خود بر دیگر جوامع غیرصنعتی مسلط گردند. این فرایند صنعتی شدن، گونه‌هایی از کار و روش زندگی پدید آورد که جهان نو را از گذشته و کشورهای توسعه‌یافته را از کشورهای توسعه نیافته متمایز کرد و همین برتری

1. Industrialization.

صنعتی که به دنبال خود نیز قدرت را به وجود می آورد، موجب گردید تا کشورهای دیگر اعم از توسعه نیافته و در حال توسعه به این نکته آگاه گردند که برای از بین بردن، یا به حداقل رساندن تمایز بین خود و کشورهای توسعه یافته و به تبع آن ایجاد امنیت و توسعه اقتصادی و اجتماعی بایستی استراتژی‌ها و سیاست‌های صنعتی را در جامعه خود پیاده نمایند. در این میان، نقش دولت‌ها به منزله کنشگران اقتصادی بر تغییر و تحولات صنعتی و توسعه جوامع در بیشتر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین از اهمیت زیادی برخوردار و دارای تأثیرات متناقضی بوده است. به عبارت دیگر، در برخی از کشورهای در حال توسعه نقش اقتصادی دولت هم مرتبط با تغییر و تحولات صنعتی سریع و هم تسهیل سرمایه و افزایش آن بوده است و برعکس، در موارد دیگر، دولت‌ها و بوروکرات‌ها منابع اقتصادی جوامع خود را به یغما برده و از تحریک و برانگیختن رشد اقتصادی کوتاهی نموده‌اند و باعث تراکم ثروت در دست عده‌ای معدود و به‌ویژه نخبگان غیر تولیدی شده‌اند. در برخی موارد نیز، دخالت و نقش دولت با نتایج مبهم و مختلطی همراه بوده است.

بنابراین، با توجه به تأثیر تعیین کننده دولت‌ها روی تغییرات اقتصادی - اجتماعی جوامع به طور عام و صنعتی شدن آنها به طور خاص، لازم است با استفاده از یک "رویکرد نهادی" نقش دولت‌ها در جایگاه کنشگران اقتصادی عمده مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا نحوه تأثیرگذاری و همچنین ساز و کارهای دخالت دولت در روند صنعتی شدن جوامع مشخص شود و بتوان از این طریق چگونگی و چرایی تغییرات جوامع را در راستای صنعتی شدن و توسعه درک نمود. از این رو، در مطالعه حاضر ابتدا سعی خواهیم نمود مفهوم صنعتی شدن را از ابعاد مختلف مشخص کنیم و سپس نوع رابطه موجود بین دولت و صنعتی شدن را مورد بررسی قرار داده و به دنبال آن مکانیسم‌های تأثیر گذار را نمایان سازیم.

واکاوی پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر «صنعتی شدن» در زمینه و اشکال گوناگونش، به منزله مهمترین مفهوم در حوزه تغییر اجتماعی، ادبیات گسترده‌ای را به خود اختصاص داده و در بسیاری از موارد در کشورهای در حال توسعه، بهترین مسیر برای توسعه در نظر گرفته شده است. اگر چه امروزه این مفهوم عمدتاً مترادف با توسعه پنداشته می‌شود که هدف نهایی آن افزایش

درآمدها بوده و از طریق آن افراد فقیر قادر به دستیابی به دامنه‌ای از کالاها و خدمات شده که به دنبال خود رفاه را در کل جامعه به وجود می‌آورد (Rapley, 2007:1)؛ اما واقعیت این است که از نظر تاریخی، مفهوم صنعت و صنعتی شدن بر مفهوم توسعه مقدم است؛ یعنی بنا بر تجربه تاریخی، ابتدا انقلاب صنعتی روی داده است و برخی کشورها صنعتی شده‌اند، سپس آن‌ها از پیامد صنعتی شدن متحول گردیده و از نظر وضعیت اجتماعی و اقتصادی از کشورهای جهان متمایز و متفاوت شده‌اند. همراه با این تفاوت‌ها، کشورهایی که انقلاب صنعتی را با موفقیت پشت سر گذاشته‌اند و در شرایط مساعد جهانی هم بوده‌اند، به پیشرفت‌های صنعتی و اجتماعی بیشتر نایل شده و لقب توسعه‌یافته را به خود اختصاص داده‌اند.

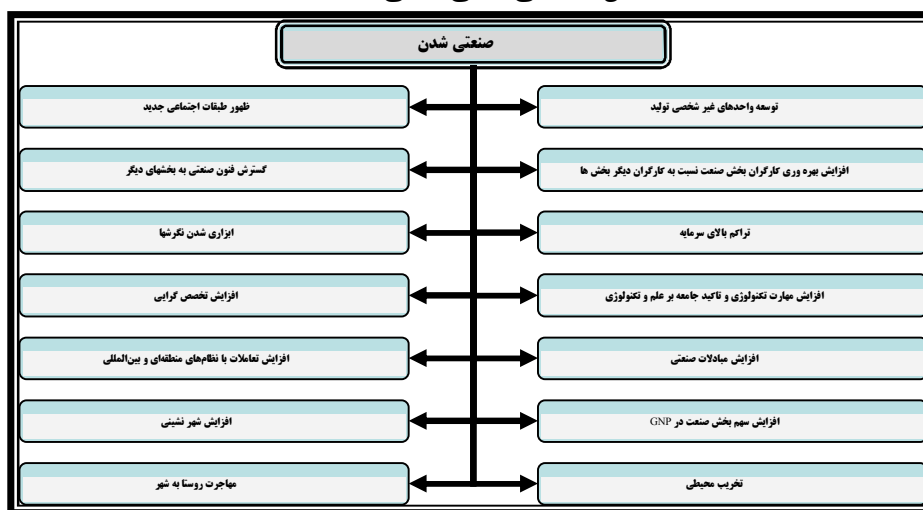
بنابراین می‌توان گفت که از لحاظ تاریخی، صنعتی شدن از یک مرحله مقدماتی طولانی رشد تجارت و تولید سرمایه‌دارانه مبتنی بر بازار که عمدتاً در نیمه دوم قرن هجدهم نمایان شد، پدید آمده است. در صورتی که اصطلاح توسعه به معنای امروزی آن به طور فراگیر پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده و به معنای ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر یا انسانی‌تر است که با مفاهیمی مانند رفاه مادی، پیشرفت و ترقی، عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی، طراوت شخصی یا حتی تعادل اکولوژیکی مرتبط می‌گردد (Rist, 2002:8).

با توجه به اینکه در مطالعه حاضر سعی بر این است که نقش دولت در فرایند صنعتی شدن جوامع تحلیل و بررسی شود، قبل از آنکه به نگرش‌ها و دیدگاه‌های مختلف در خصوص این مفهوم پرداخته شود، لازم است ابتدا مفهوم صنعتی شدن تعریف و ابعاد آن مشخص گردد:

اصطلاح «صنعتی شدن» ارجاع مشترک یا صریحی ندارد اما با وجود این می‌توان برای آن چندین ویژگی برجسته را مطرح نمود که شامل توسعه کارخانه‌ها، جنبش کارآفرینان حرفه‌ای، استفاده از ماشین‌ها، کاهش هزینه تولید، انتقال تجربه استاد کاری، ظهور جماعت مزدبگیر، شکل‌گیری طبقه مدیران صنعتی، تغییر از تراکم روستایی به تراکم شهری و ایفای نوآوری تکنولوژیکی است (Blummer, 1990). همچنین، چندرا (۱۹۹۲) صنعتی شدن را به صورت زیر تعریف کرده است:

"صنعتی شدن در معنای وسیعتر، فرایند گذار اجتماعی است که شامل تغییرات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. صنعتی شدن دلالت بر تخصص گرایی اقتصادی گسترده در تولید دارد که به بازارهای ملی و بین‌المللی منتقل می‌شود و همچنین، افزایش معنادار سهم صنعت در بازده کل کشور و در جذب منابع را در بر می‌گیرد" (Chandra, 1992:4-5). صنعتی شدن همچنین استفاده از علم و تکنولوژی در تولید (باعث جهت‌دهی تولید کالاها بر اساس تکنولوژی پیچیده و فنون تراکم سرمایه می‌شود)، تغییر در سازمان کار (موجب مدیریت علمی و افزایش بهره‌وری می‌گردد)، گسترش فنون صنعتی به دیگر بخش‌های اقتصاد، تغییر در نگرش‌ها و روابط نسبت به پدیده‌های مادی و تغییر در اسکان شهری را در بر می‌گیرد. شکل ۱ جزئیات بیشتری از مشخصه‌های گوناگون صنعتی شدن را نمایش می‌دهد:

شکل ۱- معانی ضمنی صنعتی شدن



Source: Chandra, 1992: 5 (با اندکی تغییر)

با توجه به تعاریف یاد شده، می‌توان گفت اگر صنعت و صنعتی شدن به منزله یک فرایند اجتماعی در نظر گرفته شود، دلالت خواهد نمود بر اینکه چگونه می‌توان درباره تمام فرایندهای توسعه فکر کرد؛ بنابراین توسعه صنعتی صرفاً مجموعه‌ای از سیاست‌ها و

برنامه‌های نهادینه شده برای برخی نتایج معین نیست بلکه یک فرایند تغییر اجتماعی است که در طول چند قرن گذشته از نظر شدت و سرعت، ابعاد وسیعتری را به خود اختصاص داده است. به عبارت دیگر، در حالی که پیامد محدود و کوتاه مدت صنعتی شدن، افزایش در تولید صنعتی از کارخانجات موجود به کارخانجات جدید است، مجموعه وسیعی از تغییرات اجتماعی نیز به طور کلی همراه با آن در جامعه ایجاد می‌شود. این تغییرات شامل وضعیت ثبات سیاسی، دسترسی پذیری به کارآفرین‌های تجربی و نیروی کار شهری توانا و سرمایه قابل تجهیز، ظهور بازار برای کالاهای صنعتی، وجود مجموعه در حال رشدی از دانش تکنیکی و ... است (Kohli, 2004:8). در واقع، می‌توان گفت توسعه صنعتی نتیجه توانایی جامعه برای سازماندهی انرژی انسان و منابع تولیدی به منظور روبه رو شدن با چالش‌ها و فرصت‌هایی است که در طول زمان در زندگی انسان به وجود می‌آید. بنابراین صنعتی شدن فرایند تولید مطلوبیت مادی، مطلوبیت سیاسی، مطلوبیت اجتماعی و مطلوبیت شناختی برای رفع عادلانه و صلح آمیز حوائج چهارگانه انسانی (مادی، امنیتی، معاشرتی و شناختی) در جامعه است.

اگر چه در تحلیل صنعتی شدن جوامع، تأکید بر نقش عوامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در شکل دهی توسعه صنعتی ضرورت دارد اما به گفته جاکوبز تغییرات اقتصادی - اجتماعی در جامعه به منزله یک اولویت، تابعی از ملاحظات نهادی مافوق آن است. در واقع، تمرکز بر وجود یا عدم وجود نهادهای عمده تأثیرگذار بر فرایند صنعتی شدن در جامعه می‌تواند به منزله حلقه گمشده درک علل تمایزات و تفاوت‌های جوامع توسعه یافته با جوامع در حال توسعه یا توسعه نیافته باشد. در بین نهادهای موجود در جامعه نیز، نهاد دولت به عنوان کلیدی‌ترین نهاد تأثیرگذار در روند تغییر و تحولات است که می‌تواند به عنوان یک کنشگر اقتصادی تأثیرات تعیین کننده‌ای بر روی فرایند صنعتی شدن جوامع داشته باشد.

از این رو، باید قبل از هر چیز، با استفاده از یک رویکرد نهادی، نقش نهاد دولت در تسهیل و تسریع فرایند صنعتی شدن جوامع مورد بازبینی قرار گیرد؛ تا بتوان بر اساس آن وضعیت نهادی کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته را با یکدیگر مقایسه و علل توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی را مشخص کرد. به همین سبب، در مقاله حاضر از آنجا که مطالعه

نهاد دولت از اهمیت قابل توجهی برخوردار بوده است، سعی می‌گردد در کنار سایر متغیرها، ویژگی‌های دولت در مقام یک عاملیت تأثیرگذار بر روند صنعتی شدن بررسی قرار تا بتوان بر اساس آن مکانسیم‌های تأثیرگذاری نهاد دولت را بر روی تغییر و تحولات جامعه به صورت عام و صنعتی شدن به صورت خاص مشخص نمود. بر این اساس، سؤال اساسی مطالعه حاضر عبارت است از اینکه ویژگی‌های دولت‌های موفق در زمینه تسهیل صنعتی شدن نسبت به دولت‌های ناموفق چیست؟ و چگونه می‌توان توانایی نهاد دولت را در انتخاب و اجرای تصمیمات اقتصادی موفق تبیین کرد؟ در واقع، سؤال نخست، بیشتر به ویژگی‌های ساختاری دولت اشاره دارد در حالی که، سؤال دوم به الگوهای دخالت دولت در ترویج صنعتی شدن بر می‌گردد.

چهارچوب نظری

در طول چند قرن گذشته، چگونگی نقش دولت در صنعتی شدن جامعه با نظریه‌های متفاوتی تبیین است این نظریات و تئوری‌ها بیشتر بر میزان دخالت دولت را تأکید کرده، و دخالت یا عدم دخالت آن را به طور عام مورد توجه قرار داده‌اند. تئوری‌های مذکور ضمن اینکه بعضاً حاوی نکات بسیار روشنگرانه و مفید هستند لیکن در ارائه یک چارچوب نظری نسبتاً جامع جهت در اختیار گذاشتن ابزارهای تحلیلی و بهره‌گیری از آن در پژوهش‌های تطبیقی دچار نقصان هستند. از این رو، مقاله حاضر درصدد است تا ضمن توجه به نکات برجسته هر تئوری و با رویکردی جامعه‌شناختی به تشخیص مکانسیم‌های تأثیرگذاری دولت بر روی میزان صنعتی شدن در سطوح چندگانه پردازد و به یک مدل تحلیلی واحد برسد.

به طور کلی در خصوص رابطه دولت با توسعه صنعتی، سه موج از نظریه پردازها را که تاکنون در این زمینه ارائه شده است، می‌توان به شرح زیر از هم تفکیک نمود:

در موج اول، طی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰ غلبه دیدگاه‌های کینزی و توجه به نظریات افرادی همچون گرشنکرون، رودنشتاین رودن، پرو و هیرشمن، منجر به رویکردی گردید که بر نارسایی‌های بازار تکیه داشت و دخالت دولت را ضروری می‌دانست (اوانز، ۱۳۸۰: ۱۳). به عبارت دیگر، در این دیدگاه، اطمینان بیش از حدی به قابلیت‌های دولت در اعمال دخالت‌های نتیجه‌بخش وجود داشت و دولت نقش عمده‌ای را در راستای ترویج توسعه

سالم و پایدار بازی می‌کرد. نمونه‌هایی از این نگرش را در اقتصاد رفاهی (سیاست‌های رفاه اجتماعی)، اقتصاد کینزی (مدیریت تراکم تقاضا) و سیستم یکپارچه برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی در ایالات متحده شوروی سابق می‌توان مشاهده نمود (Purcell, 2002: 308-309; Hettiarachchi, 2004: 328).

موج دوم، که از اواخر دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت حاکی از یک عکس‌العمل نسبتاً رادیکال به رویکرد فوق بود. با انگشت نهادن بر نارسایی‌های دولت و هزینه‌های بالای ناشی از دخالت‌های دولتی، راهبردی ارائه شد که در آن تکیه بر ساز و کار بازار، اساس تلقی شده، دولت مناسب در قد و قامت دولت حداقل تصور می‌شد. در این الگو، هر نوع شکست و نارسایی در بازارهای مختلف، کم‌هزینه‌تر از نارسایی‌های ناشی از دخالت دولتی ارزیابی می‌گردید. به تدریج این الگو به الگوی غالب در مجامع سیاستگذار و آژانس‌های بین‌المللی تبدیل شده و به دلیل حضور برخی از آژانس‌های کلیدی در واشنگتن، مجموعه رهنمودهای ارائه شده از سوی آن‌ها به نام "وفاق واشنگتن"^۱ و به تعبیر دیگر به نام نتولیرالیسم شناخته شد (اوانز، ۱۳۸۰: ۱۳). مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر گسترش این دیدگاه در دوره مذکور، کم‌ارزش شدن رفاه‌گرایی در کشورهای پیشرفته، یورش مکتب پول‌گرایی^۲ به مکتب کینزی^۳، گسترش برنامه‌های آزادسازی اقتصادی^۴ در کشورهای در حال توسعه، ضعیف شدن استراتژی صنعتی شدن مبتنی بر جایگزینی واردات^۵، فروپاشی برنامه‌ریزی متمرکز سوسیالیستی در سال ۱۹۸۹ و تلاش برای ایجاد سرمایه‌داری در اروپای شرقی و پس از آن در شوروی سابق است (Jenness, 2004: 328; Hettiarachchi, 2004: 328-309; Smith and Stepan-Norris, 2007: 1-2).

دیدگاه نتولیرال، بر کارایی بازار آزاد تأکید و بر عدم کارایی یا عدم بهره‌وری دخالت دولت در عمده‌ترین مسایل اقتصادی اصرار می‌ورزد. در واقع، بی‌اعتمادی این دیدگاه نسبت به دولت، مبتنی بر این پیش‌فرض نادرست است که دخالت دولت باعث انگیزه‌ای

1. The Washington Consensus.
2. Monetarism.
3. Keynesianism.
4. Liberalization.
5. Import-substitution industrialization strategies.

برای منحرف نمودن کارآفرینی به سمت فعالیت‌های بی‌فایده می‌گردد. به عبارت دیگر، بر اساس دیدگاه نئولیبرال می‌توان گفت که هیچ سازمانی جمعی به غیر از دولت حداقلی قادر به ایفای نقش اقتصادی مثبت قابل قبول نیست (Chang, 2002; Evans, 1989: 563; Sundaram, 2002: 23-24) و دخالت بیشتر دولت در اقتصاد باعث افزایش رانت، فساد، رشوه‌خواری و انحرافات گوناگون می‌شود و روند توسعه جامعه را مختل می‌سازد (Kohli, 2004: 375; Lange, 2010: 264). در این راستا، دیدگاه لیبرال یا نئوکلاسیک نیز معتقد است که دولت‌ها تنها از طریق فراهم نمودن حمایت قانونی از حقوق مالکیت و قرارداد می‌توانند هزینه‌های تبادل در جامعه را کاهش داده، منجر به توسعه آن گردند. از این رو در دیدگاه فوق، دامنه فعالیت‌های دولت باید محدود به فراهم‌سازی محیط نهادی سالم برای توسعه صنعتی گردد و از دخالت بیش از اندازه در مکانیسم بازار جلوگیری نماید (Lange, 2010: 264).

اگر چه استدلال‌های مذکور در بسیاری موارد جدی بوده و تا حدودی تصدیق شده‌اند؛ اما، مطالعات تجربی شک‌های جدی‌تری را نسبت به روایی کلی این استدلال‌ها وارد ساخته است. صرف‌نظر از پیچیدگی‌های بیشتر، برای این مجموعه از ادبیات نئوکلاسیک دو ادعای اساسی وجود دارد: نخست، ادعایی که تمایل به بیرون است یعنی اینکه آزادی و رقابت بیشتر در اقتصاد باعث میزان بالایی از رشد تولیدی از طریق تخصیص کارآمدتر منابع کمیاب می‌شود و دوم، ادعای آزادی مطلق اقتصادی¹ است یعنی اینکه دخالت دولت در اقتصاد ضرورتاً انحرافات را به وجود می‌آورد که به رشد اقتصادی لطمه وارد می‌کند (Kohli, 2004: 376).

امروزه به وسیله مسایل منطقی و شواهد تجربی را هر دو ادعای فوق مورد چالش قرار داده‌اند. به عبارت دیگر، در باره ادعایی که تمایل به بیرون برتر است، اگر چه مطالعات کمی بیشتری وجود دارد کیفیت شواهد کمی جمع‌آوری شده، مورد سؤال واقع شده است. برای مثال ارتباط بین تعادل نرخ مبادله، رشد سریع صادرات و رشد صنعتی سریع در مورد کره جنوبی در طول دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ می‌تواند شواهدی جهت تأیید برتری جهت‌گیری بیرونی باشد؛ اما با، بررسی عمیق‌تر، لایه‌هایی از پیچیدگی را آشکار می‌سازد.

1. Laissez- faire.

برای نمونه، کاهش ارزش پول در کره جنوبی از کفایت لازم برای برانگیختن صادرات برخوردار نبود. همچنین، مطالعات بیشتر نشان می‌دهد که حمایت‌های بیشمار دولت از قبیل ارائه یارانه‌ها برای رقابتی کردن جهانی صادرات لازم بود. علاوه بر این، ردیابی دقیق فرایندهای تاریخی نشان می‌دهد که عوامل گوناگون دیگر از قبیل دخالت‌های برنامه‌ریزی شده دولت جهت بالا بردن کیفیت تولید و تأمین هزینه‌های مورد نیاز لازم بود که باعث تسهیل صادرات گشت (Kohli, 2004: 376). همچنین اسناد تاریخی چالشی جدی را برای برتری استراتژی جهت‌گیری صادرات نسبت به استراتژی جایگزینی واردات به وجود آورده است. برای مثال هم کره جنوبی و هم برزیل به طور همزمان سیاست جایگزینی واردات و جهت‌گیری صادرات را در دهه ۱۹۷۰ همراه با موفقیت‌های چشمگیری پیگیری نموده‌اند. بنابراین، سؤال اساسی این است که چرا کشورهایی از قبیل کره جنوبی هر دو استراتژی رشد را با موفقیت دنبال نموده‌اند در حالی که، دیگر کشورها از قبیل نیجریه که در هر دو مورد تلاش‌هایی را داشته‌اند، شکست خورده‌اند؟

علاوه بر موارد فوق، درک نئولیبرال از نقش دولت در فرایند توسعه (درکی که منجر به برتری آزادی اقتصاد می‌شود)، حتی به طور جدی‌تری نیز مورد چالش واقع شده است. به عبارت دیگر، هیچ‌شکی در باره این ادعا که برخی دولت‌ها در جهان در حال توسعه فاسد بوده، از دخالت دولتی در راستای منافع خود و نخبگان حاکمشان سوء استفاده می‌کنند، وجود ندارد؛ اما، نمونه‌های زیادی نیز در جهان در حال توسعه - هم در حال حاضر و هم در گذشته نزدیک - وجود دارد که در آن‌ها ارتقاء صنعتی شدن بدون دخالت دولت بسیار بعید بوده است. برای مثال سرمایه‌گذاران بخش خصوصی در کشورهای در حال توسعه نیاز مبرم به کمک سازمان یافته دولت دارند؛ کمکی که تنها دولت‌های اثربخش قادر هستند به آن‌ها ارائه نمایند تا آن‌ها بتوانند بر موانعی از قبیل کمبود سرمایه، عقب ماندگی تکنولوژی، انعطاف ناپذیری در بازار نیروی کار و مواجه شدن با قدرت طاقت فرسا و خردکننده شرکت‌های خارجی و تولیدکنندگان رقیب در جای دیگر غلبه پیدا کنند.

بنابراین، ادعای کلی مبنی بر اینکه «دخالت دولتی کمتر برای رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه بهتر است»، بسیار دشوار است که بتواند از لحاظ منطقی دوام آورد. در

واقع، دخالت دولت در موفقیت کمتر یا بیشتر تغییرات صنعتی شدن، زیاد به کمیت آن بستگی ندارد؛ بلکه به نوع و کیفیت دخالت بستگی دارد از این رو، در سال‌های اخیر سعی شده است به جای بررسی میزان کمی دخالت دولت، به نوع و کیفیت آن و به ویژه الگوهای دخالت دولت توجه گردد. این روند منجر به ظهور موج سوم نظریات مربوط به رابطه دولت و صنعتی شدن از اوایل دهه ۱۹۹۰ شده است که بر لزوم هماهنگی دولت و بازار تکیه دارد. در این رویکرد، دولت در جایگاه ساکناندار کشتی توسعه تصور شده است و باید کوتاه‌ترین و سریع‌ترین مسیر را با مجموعه اطلاعاتی که به دست می‌آورد، تعیین کند. موتور محرکه‌ای که کشتی را در مسیر فوق به راه می‌اندازد کارآفرینان بخش خصوصی هستند و این دو در صورت مشارکت ساختارهای جامعه مدنی، قادر خواهند بود» چرخه میمون» و پایدار توسعه را به حرکت درآورند (اوانز، ۱۳۸۰: ۱۳).

در الگوی سوم، بر نقش مثبت دولت در تجربه صنعتی شدن بسیاری از کشورها تأکید می‌گردد و اعتقاد بر این است که دولت تنها عاملی است که ممکن است در زمان‌های تغییر اقتصادی، رغبت و تمایلاتی را نسبت به کل جامعه از خود نشان دهد (Barkey & Parikh, 2010: 265 ; Lange, 2004: 329 ; Hettiarachchi, 1991: 524). به عبارت دیگر، در این الگو، نقش دولت ارائه چشم اندازه‌ها و ایجاد نظام نظارتی و کنترلی است تا بتواند مشکلات مرتبط با حرکت جمعی و شکست بازار را به حداقل برساند.

این حقیقت که دولت ضمانت‌کننده نهایی حقوق مالکیت و مهمترین کنشگر در مستقر نمودن و اجرای دستورالعمل‌های عمومی برای تغییرات در حقوق و نهادها است، آن را مدیریت‌کننده نهایی تضادها به شمار آورده، ما را به مفهوم «دولت توسعه‌گرا» نزدیک می‌سازد. در دیدگاه نئولیبرالیست‌ها، به راه حل بازار به عنوان طبیعی‌ترین و موثرترین شیوه مدیریت تضاد در اقتصاد سرمایه‌داری نگریسته می‌شود؛ در صورتی که بر اساس دیدگاه دولت توسعه‌گرا، پذیرفتن راه حل بازار به منزله موثرترین شیوه مدیریت تضاد نادرست است و باید جایگزینی را مطرح کرد که بتواند به‌خوبی تضاد را مدیریت نموده، پویایی اقتصادی را به وجود آورد (Evans, 1989: 572 ; Hettiarachchi, 2004: 329). در واقع نگرش نوع سوم، مشروعیت دو تئوری کاملاً واگرا در زمینه دخالت دولت یعنی اقتصاد رفاهی و اقتصاد نئولیبرالیسم را مورد سؤال قرار داده تئوری جدیدی را مطرح می‌سازد که

تحت عنوان دولت توسعه‌گرا یا دولت از دیدگاه نهادگرایی نامیده می‌شود که می‌تواند بر محدودیت‌های دو تئوری قبلی غلبه نماید. به عبارت دیگر، در این دیدگاه برای دولت دو نقش عمده کارآفرینی از طریق ساختارهای عقلانی و مدیریت‌کننده تضاد از طریق قدرت اجرایی تعریف شده است که به موجب آنها پویایی اقتصادی در جامعه به وجود می‌آید.

از این رو، در این قسمت سعی می‌گردد که حتی‌الامکان از جزمی‌نگری و مطلق‌گرایی نسبت به رابطه دولت و صنعتی شدن پرهیز گردد و تلاش می‌شود که به جای استفاده از یک نظریه عام، از یک رویکرد نهادی تطبیقی نسبت به مسأله دولت و صنعتی شدن استفاده کرده و با در نظر گرفتن ساختار دولت و رابطه آن با ساختار درونی جامعه (کارگزاران بخش خصوصی) و همچنین رابطه دولت‌ها با ساختار بیرونی جامعه (نظام جهانی)، به یک شناخت نسبتاً کامل در خصوص فرایند ضعف صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته رسید تا بر اساس این شناخت راهکارهای اساسی در خصوص موضوع ارائه گردد.

همان‌طور که قبلاً بیان گردید از دیدگاه تئوریک، مفهوم دولت توسعه‌گرا مبتنی بر انتقاد و تجدید نظر در دیدگاه‌های نئولیبرالیسم و کینزی و برانگیختن سؤال درباره اینکه چگونه تئوری اقتصادی و پارادایم سیاسی دهه‌های اخیر می‌تواند بهتر گردد، است. به ویژه، بحران جهانی حاضر نیازمند یک بازاندیشی مجدد در نقش اقتصادی دولت است (Gaspar, 2010: 501). بنابراین، بررسی معنای مفهوم دولت توسعه‌گرا^۱ از چشم‌انداز تحقیقی اجتماعی که می‌خواهند برای جبران عقب ماندگی خود تحرک بیشتری داشته باشند، اهمیت استراتژیک دارد.

به طور کلی، بر اساس کارهای محققانی از قبیل چالمرز جانسون (۱۹۸۲)، روبرت واد (۱۹۹۰)، آلیس آمسدن (۱۹۸۹)، پیتر اوانز (۱۹۹۵) و آتول کوهلی (۲۰۰۴) می‌توان گفت که دولت توسعه‌گرا به دولتی گفته می‌شود که دارای سیاست‌های منسجم، اقتدار، استقلال و ظرفیت بالایی در راستای تحقق توسعه و فرایند صنعتی شدن جامعه است و همچنین از مشروعیت کافی برای شکل دادن و دنبال کردن و تشویق نمودن دستیابی به اهداف آشکار توسعه‌ای برخوردار است. در واقع، دولت توسعه‌گرا از طریق ارائه یارانه در ایجاد

1. The Developmental State.

قیمت‌های غیر واقعی دخالت می‌نماید و بنابراین شرکت‌های داخلی را با بازارهای بین‌المللی رقابت پذیر می‌سازد. پیتر اوانز (۱۹۹۵)، برجسته‌ترین مدل جامعه شناختی دولت توسعه‌گرا را پیشنهاد می‌کند. در دیدگاه او، دولت توسعه‌گرا دو مشخصه اساسی دارد: خودمختاری^۱ و در برگیرندگی^۲ که آن را از دولت‌های یغماگر (غیر توسعه‌گرا) متمایز می‌سازد. در حالی که، دولت‌های غارتگر شهروندان‌شان را قربانی و شکار می‌نمایند، دولت‌های توسعه‌گرا در جایگاه یک «قابل» عمل می‌نمایند. به عبارت دیگر، خودمختاری مبتنی بر نظم بوروکراتیک^۳ و شیوه‌های کل‌گرایانه و همگانی^۴، زمینه‌بایات و مستقلاً را فراهم می‌سازد تا سیاست‌های اساسی توسعه برآورده شود و در برگیرندگی، ارتباطات شدید با مؤسسات تجاری^۵، اجرا و تنظیم سیاست‌های دولت را امکان‌پذیر می‌سازد (Negoita, 2006: 211 ; Lange, 2010: 266).

با توجه به مفهوم دولت توسعه‌گرا، می‌توان گفت که امروزه دیگر سؤال اساسی در فرایند توسعه و صنعتی شدن میزان نقش دولت نیست بلکه بیشتر این سؤال مطرح است که چگونه توانایی دولت می‌تواند برای توسعه و امنیت افزایش یابد. به عبارت دیگر، موفقیت یا شکست جوامع در فرایند صنعتی شدن بیشتر مرتبط با نوع دخالت دولت است و کمتر با درجه و میزان دخالت دولت مرتبط می‌شود (Burlamaqui, 2000: 42 ; Kohli, 2009: 223 ; Gaspar, 2010: 502). بنابراین هر گونه نگرش درباره دولت که مبتنی بر اقتصاد سیاسی نهادی تطبیقی باشد، بایستی درباره ساختار درونی دولت و خصلت روابط آن با ساختار درونی و بیرونی جامعه دیدگاه روشنی داشته باشد که تعیین‌کننده‌های کلیدی تغییرات توسعه‌ای و صنعتی شدن جوامع می‌باشد. به بیان دیگر، ویژگی‌های سازمانی نهاد دولت از یک طرف و وضعیتی که در آن دولت‌ها روابط خود را با طبقات اجتماعی درون جامعه به‌ویژه، طبقات تولیدکننده و همچنین، با ساختار بیرونی جوامع به‌ویژه، ساختار نظام جهانی مهار و تنظیم می‌نمایند از طرف دیگر، دارای اهمیت خاصی است که باید به دقت

1. Autonomy.
2. Embeddedness.
3. Bureaucratic discipline.
4. Universalistic procedures.
5. Business establishment.

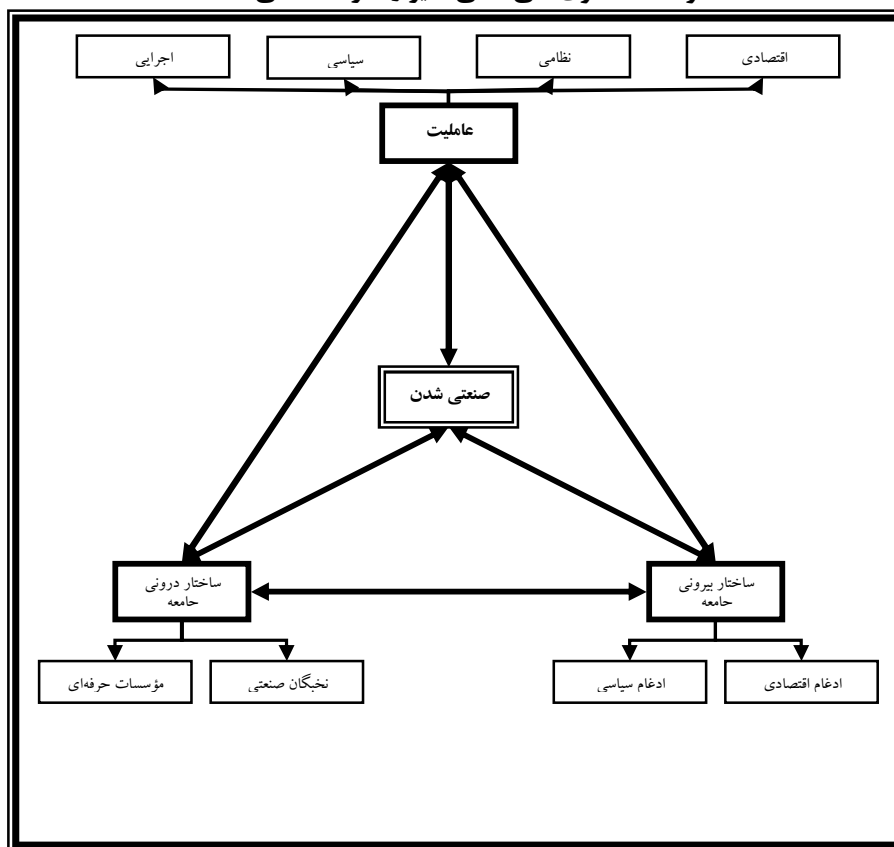
مورد توجه قرار گیرد. از این رو، بر اساس یک الگوی علی مثلثی میزان صنعتی شدن جوامع را می‌توان به وسیله عوامل اصلی از قبیل قدرت عاملیت دولت، ساختار درونی جامعه و ساختار بیرونی جامعه که هر سه همزمان یکدیگر را مشروط می‌نمایند، تبیین کرد. البته شایان ذکر است که در الگوی مذکور تلاش گردیده است از افتادن در دام هر گونه دوگانه گرایی دکارتی، چنانکه بعضی از نظریه‌های توسعه از قبیل نظریه‌های نوسازی و وابستگی به نحوی دچار آن هستند، پرهیز شود. همچنین، الگوی مزبور بر اساس این فرض روش شناختی استوار است که جهت علی روابط بین جزء و کل، نه از جزء به کل (فردگرایی روش شناختی) و نه از کل به جزء (کل گرایی روش شناختی) است بلکه جهت علی، اصولاً دو طرفه است. ضمناً از نظر وجودشناسی، می‌توان برای جامعه مانند هر چیز واقعی دیگر، دو ساخت درونی و بیرونی قائل شد. از یک طرف، جامعه جزئی است نسبتاً مستقل در یک کلیتی از روابط متقابل پیچیده که خود شبکه‌ای چندگانه است با ساخت درونی معین. از طرف دیگر، هر جامعه‌ای خود عنصری است از یک ساخت بیرونی که جوامع را به صورتی نسبتاً پایدار به یکدیگر متصل می‌سازد (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۱۳). در حال حاضر، ساخت بیرونی جامعه همان شبکه روابط ابزاری (اقتصادی، سیاسی، نظامی و اطلاعاتی) است که یک جامعه را به سایر دول و ملل متصل می‌کند.

در الگوی علی مثلثی، روابط علی متقابل به صورت دو به دو بین چهار عامل اساسی، یعنی قدرت عاملیت دولت، ساختار درونی جامعه (کارگزاران بخش خصوصی) و ساختار بیرونی جامعه (نظام جهانی) با میزان صنعتی شدن به شرح ذیل گمانه‌سازی شده‌اند:

همان گونه که در الگوی علی مثلثی مشاهده می‌گردد، تأثیر دولتدر جایگاه یک نهاد و عامل اجتماعی بر روی مسأله کنش جمعی به طور عام و فرایند صنعتی شدن جامعه به طور خاص، از دو موضع می‌تواند قابل بررسی باشد: یکی، خودمختاری دولت^۱ و دیگری، قابلیت دولت^۲. خودمختاری دولت به کیفیت و ویژگی‌های درونی دولت بر می‌گردد و قابلیت دولت نیز به ارتباط آن با ساختار جامعه مربوط می‌شود که خود این ساختار هم شامل ساختار درونی و هم شامل ساختار بیرونی است. به عبارت دیگر، علاوه بر

1. State Autonomy.
2. State Capacity.

نمودار ۱- الگوی علی مثنی تأثیر و تأثرات صنعتی شدن



ویژگی‌های درونی دولت و ارتباط آن با گروه‌های مختلف در درون جامعه، زمانی که دولت در حال فعالیت درون یک نظم سرمایه‌داری بین‌المللی است، پویایی‌های سیاسی و اقتصادی این نظم همچنین، خودمختاری دولت و قابلیت آن را در برابر جامعه تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این قسمت، هر یک از روابط علی متقابل دو به دو به دقت بررسی می‌گردد تا از طریق آن بتوان مکانیزم‌های تأثیرگذاری دولت بر روند صنعتی شدن جامعه را مشخص نمود:

یکم- قدرت عاملیت دولت

قدرت عاملیت دولت یا کیفیت درونی آن، یکی از عوامل مطرحه در الگوی علی مثنی

مذکور است که می‌تواند توانایی دولت را نسبت به غلبه بر مسایل کنش جمعی افزایش دهد. در این مورد سؤالی که مطرح می‌شود این است که قدرت عاملیت دولت باید حایز چه خواص و خصوصاتی باشد تا بتواند سهمی در ارتقای صنعتی شدن جامعه داشته باشد؟ با پیروی از مفهوم‌سازی قدرت دولت از نظر لی (۲۰۰۲) که خود از مفهوم‌سازی ترنر (۱۹۹۵) از نیروی کلان و تحلیل مان (۱۹۹۳) در مورد قدرت دولت، استفاده نموده است، قدرت عاملیت دولت را می‌توان توانایی دولت در چهار بعد اقتصادی (استحصالی منابع)^۱، نظامی (به انحصار در آوردن قدرت نظامی)^۲، سیاسی (وسیع کردن پایگاه قدرت خود به وسیله جذب هم‌نخبگان و هم‌توده‌ها در نظام سیاسی)^۳ و اجرایی (تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین به طور کارآمد)^۴ به شرح زیر تعریف نمود:

الف- قدرت اقتصادی: بعد اقتصادی قدرت دولت به توانایی آن در بهره‌برداری صحیح از منابع برای پوشش دادن به هزینه‌های خود بستگی دارد. از نظر گلدستون (۱۹۹۱)، قدرت دولت به میزان زیادی به توانایی آن بر ایجاد نظام مالیاتی انعطاف‌پذیری متکی است که بتواند به ساختار متغیر اقتصادی، با سرعت کافی پاسخ دهد و از لحاظ مالی مستحکم بماند. علاوه بر گلدستون، کالینز (۱۹۸۶) نیز سلامت مالی دولت را برای اجتناب از فروپاشی مهم می‌داند (Li, 2002: 4 ; Weiss & Hobson, 2007: 7).

ب- قدرت نظامی: بعد نظامی به توانایی دولت در به انحصار در آوردن مشروعیت استفاده از قوای قهریه در یک جامعه بستگی دارد. بر اساس این تعریف، مشروعیت یک دولت به میزان بسیار زیادی به نیروی نظامی آن متکی است. از نظر گودوین و اسکاچیل (۱۹۸۹)، توانایی دولت در به انحصار در آوردن مشروعیت استفاده از قوای قهریه در یک سرزمین، برای ثبات آن در درجه دوم اهمیت قرار دارد (Li, 2002: 5).

پ- قدرت سیاسی: بعد سیاسی قدرت دولت، به توانایی آن در گنجاندن نخبگان (هم فعلی و هم در حال ظهور) و گروه‌های محروم (بخش‌های متوسط و پایین جامعه) درون

3. Extract resources.

4. Monopolize military power.

5. Broaden its power base by assimilating both the elite and the masses into the political system.

6. Implement policies and enforce laws effectively.

نظام سیاسی بستگی دارد. در واقع، هرچه پایگاه قدرت یک دولت کوچکتر و دامنه نفوذ آن کمتر باشد، قدرت سیاسی آن نیز کمتر خواهد بود. چنین دولت‌هایی اغلب با عناوینی از قبیل انحصاری^۱، موروثی جدید^۲، پادشاهی^۳ یا اقتدارگرایی فردمحور^۴ توصیف می‌شوند که همگی اشاره به دولت‌هایی دارد که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند نخبگان و عامه مردم را در نهاد سیاسی جذب کنند. گاه ناتوانی دولت در جذب گروه‌های جدید درون نظام سیاسی، تلاش دولت را در گسترش پایگاه قدرت خود، محدود می‌کند؛ بی‌آنکه میان گروه‌های قدیم و جدید تضاد ایجاد کند، یا نخبگان فعلی را براند. طبق نظر هانتینگتون (۱۹۶۸)، این مسأله عمدتاً از رشد پایین نهادهای سیاسی به ویژه احزاب ناشی می‌شود (Li, 2002: 5). در برخی مواقع، از قدرت سیاسی دولت تحت عنوان قدرت نفوذ^۵ نیز یاد می‌شود که به توانایی دولت در ارتباط مستقیم با اقشار مختلف جمعیت و گسترش دامنه نفوذ و میزان تأثیرگذاری آن در جامعه برمی‌گردد که باعث تحقق سریع و آسان سیاست‌ها و اهداف دولت می‌شود (Weiss & Hobson, 2007: 7).

ت- قدرت اجرایی: بعد اجرایی قدرت دولت، به درجه دیوان سالاری دستگاه دولت و توانایی دولت در تحقق کارآمد سیاست‌های کلیدی بستگی دارد. در واقع، وجود دیوان سالاری ناقص باعث می‌شود که نخبگان نسبت به دولت، قدرت نفوذ قابل توجهی پیدا کنند و در مواقع بحرانی دولت را در دو راهی‌های سخت تنها بگذارند. هانتینگتون (۱۹۶۸) معتقد است که یک نهاد سیاسی رشد یافته، برای ثبات اهمیت زیادی دارد؛ آن هم در مواقعی که تغییرات سریع به وسیله مدرنیزاسیون اقتصادی و اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. در بحث کلیدی گلدستون (۱۹۹۱) نیز این نکته تکرار شده است که هر نهاد سیاسی رشد یافته لازم است خود را با تغییرات سازگار کند. ساختار آن باید به اندازه‌ای پیچیده باشد که بتواند شرکت کنندگان سیاسی جدید از بخش‌های مختلف در دو سطح محلی و ملی را جذب و در نتیجه استقلال دولت از نفوذ گروه‌های اجتماعی عمده را حفظ نماید. این

1. Exclusionary.
2. Neopatrimonial.
3. Sultanistic.
4. Personalist authoritarian.
5. Penetrative power.

نکته آخر، دقیقاً مطابق با نظر اسکاچپل (۱۹۷۹) درباره دیوان سالاری دستگاه دولت است (Li, 2002: 6). ایوانز (۱۹۹۵) نیز معتقد است که به دلیل افزایش اهمیت نقش دولت در رشد اقتصادی، کارآمد بودن دیوان سالاری دستگاه دولت، حیاتی تر به نظر می‌رسد. او بر ویژگی‌هایی از قبیل استخدام مبتنی بر شایستگی و نظام پاداش همراه با تشویق برای پیگیری درازمدت طرح‌های جمعی تأکید می‌کند که استقلال و انسجام سازمان دولت را به دنبال دارد (ایوانز، ۱۳۸۰: ۷۳). در واقع، توانایی دستگاه دولت بر کار به عنوان یک واحد منسجم و توانمند، در توانایی آن برای تحقق کارآمد سیاست‌ها و اهداف تأثیر دارد. به عبارت دیگر، هر چه دستگاه دولت دیوان سالاری کامل‌تری داشته باشد و نهادهای آن رشد یافته‌تر باشند، قدرت اجرایی دولت بالاتر می‌رود.

در مجموع، اگرچه هر یک از ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی قدرت دولت به حوزه‌های متفاوتی از توانایی دولت اشاره دارند و می‌توانند مستقل از یکدیگر تغییر نمایند؛ اما؛ همگی آنها با یکدیگر رابطه متقابل داشته و همدیگر را پوشش می‌دهند و ترکیب آنها باعث تحقق سریع سیاست‌ها و اهداف دولت به طور عام و صنعتی شدن جامعه به طور خاص می‌گردد. بنابراین، مجموع قدرت یک دولت به وسیله نمره‌هایی اندازه گرفته می‌شود که از همه این چهار بعد قدرت به دست می‌آید.

دوم- ساختار درونی جامعه

همراه با یک ساختار مناسب و فرهنگ سازمانی دولت، اثر بخشی دولت‌ها همچنین بستگی به قابلیت آن‌ها در به دست آوردن مشارکت کنشگران اجتماعی دارد. در این شیوه، اثر بخشی دولت از طریق پیوندهای بین دولت و جامعه (به ویژه بخش خصوصی) و تأثیر این پیوندها بر تجهیز اطلاعات و منابع در سرتاسر جامعه شکل می‌یابد که مطالعه آن، کلید درک اثر بخشی و کارایی دخالت دولت در اقتصاد است (Kohli, 2005: 8 ; Lange & Rueschemeyer, 2009: 216). برای مثال، جیمز اسکات^۱ (۱۹۹۸) استدلال می‌کند، زمانی که دولت و کنشگران اجتماعی برای رسیدن به اهداف اساسی جامعه با هم همکاری لازم را نداشته باشند و در فراهم‌سازی اطلاعات مشترک و منابع ضروری برای موفقیت خود ناتوان باشند،

1. James Scott.

کنش دولت اغلب غیر مؤثر و غیر کارا خواهد بود. به طور مشابه، میلتن اسمان^۱ و نورمن یوفف^۲ (۱۹۸۴) یافته‌اند که پیوندهای چندگانه بین دولت و کنشگران اجتماعی در موفقیت اهداف سیاسی - اقتصادی، اساسی است (مثل کره جنوبی)، چرا که این ارتباطات باعث انتقال دوسویه دانش و منابع گشته روابط همکارانه و مجموع مثبت را امکان‌پذیر می‌سازد. روابط دولت - جامعه^۳ همچنین به کنشگران اجتماعی اجازه می‌دهد بر عملکرد کارگزاران دولتی نظارت نمایند که موجب تضمین انجام مناسب وظایف از سوی این کارگزاران می‌گردد و از طریق آن، کنشگران اجتماعی می‌توانند درخواست‌ها و تقاضاهای خود را از دولت مطرح و پیگیری نمایند (Lange & Rueschemeyer, 2005: 9). در این شیوه، پیوندهای بین دولت و جامعه نه تنها احتمال اعمال موفقیت‌آمیز سیاست دولت را در طرفداری از منافع عمومی افزایش می‌دهد؛ بلکه همچنین، به جلوگیری کردن ساختارهای دولتی از بی‌مسئولیتی، انعطاف‌ناپذیری، سرکوب‌کنندگی و بیهودگی کمک می‌نماید.

بدون شک، اهمیت پیوندهای اجتماعی و کارآیی دولت به ویژگی‌های جامعه‌ای که در آن دولت‌ها قرار گرفته‌اند، بستگی دارد. بنابراین در مورد ساختار درونی جامعه، سؤال اساسی این می‌تواند باشد که این ساخت باید حایز چه خصوصیات و خواصی باشد تا قدرت عاملیت دولت و میزان صنعتی شدن را تقویت نماید؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان بیان نمود که ساختار درونی جامعه لازم است حداقل حایز فرصت‌های نهادی بالقوه‌ای جهت تولید، سازماندهی، طراحی و نوآوری، آموزش علمی و پرورش معنوی باشد (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۱۵). در واقع، ساختار درونی جامعه اولاً باید دارای فرصت‌هایی برای انجام فعالیت‌های تولیدی باشد و ثانیاً این فرصت‌ها باید از یک پشتوانه نهادی در سطح ملی نیز برخوردار شود. برای مثال، وسعت و نوع تولید اقتصادی اثر بخشی دولت را شکل می‌دهد. اگر بخش عمده‌ای از جمعیت ملی از کشاورزان معیشتی یا از خانوارهای با سکونت موقتی تشکیل شده باشد، درگیر کردن کنشگران اجتماعی به وسیله دولت به سختی صورت خواهد گرفت و منابعی که دولت از جامعه دریافت می‌کند، به حداقل خواهد رسید (Lange & Rueschemeyer, 2005: 9).

1. Milton Esman.
2. Norman Uphoff.
3. State- Society relations.

سازمان‌دهی روابط اجتماعی همچنین، توانایی و قابلیت دولت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگامی که روابط اجتماعی به وسیله روابط سلسله‌مراتبی عمودی مشخص شده باشد و به وسیله تعداد معدودی از افراد به صورت موروثی برجسته شده باشد، دولت مجبور است برای درگیر کردن جمعیت از طریق واسطه عمل نماید که این وضعیت باعث محدود شدن اطلاعات و منابعی می‌شود که دولت باید از جامعه دریافت کند. در مقابل، همچنان که رابرت پوتنام (۱۹۹۳) در مطالعه خود از اصلاحات دموکراتیک در ایتالیا یافته است، اگر روابط اجتماعی بیشتر به صورت افقی سازمان‌دهی شده باشد، تعداد زیادی از افراد می‌توانند در روابط دولت-جامعه درگیر شوند. در کنار چنین جنبه‌های ساختاری جامعه، هنجارها و هویت‌هایی که به لحاظ عرفی حفظ شده‌اند، نیز توانایی دولت را نسبت به درگیر کردن کنشگران اجتماعی تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگامی که هویت‌های گروهی رقیب و چندگانه درون یک اجتماع ملی وجود دارد، چنانچه یک یا چند گروه اجتماعی از دسترسی به دولت و خدمات دولتی محروم شوند، مشروعیت دولت به خطر افتاده و دولت قادر به بسیج تمام گروه‌ها در راستای اهداف توسعه‌ای نخواهد بود (Lange & Rueschemeyer, 2005: 9). به همین سبب، لازم است جامعه از یک توزیع منصفانه برخوردار باشد، به طوری که امکان دسترسی آحاد جامعه به منابع ارزشمند چهارگانه (قدرت، ثروت، نفوذ و معرفت) برای پاسخگویی به نیازهای اساسی انسانی وجود داشته باشد، تا همه تا حد امکان از یک زندگی سالم و شرافتمندانه، مطابق با عرف جامعه، بهره‌مند گردند. بنابراین، اگر دولت به گروه‌های ذینفع قدرتمند و خاصی وابسته شود، دامنه پتانسیل کنش آن شدیداً محدود خواهد شد. از این رو، ترکیب نامتقارن خودمختاری دولت و قرارگیری (دربرگیرندگی) آن درون جامعه بهترین حالت برای کنش دولتی اثربخش است.

در بررسی ساختار درونی جامعه اگر چه نیاز به یک انسجام یکپارچه هنجاری مینیمالیستی لازم است تا به تبع آن با استفاده از برآیند نیروی هنجاری (سینرژی حاصل) زمینه برای همگامی، همدلی، تعاون، بسیج منابع و تولید خیر عمومی فراهم شود؛ اما در اهداف توسعه‌ای به ویژه در صنعتی کردن جامعه توجه به رابطه دولت با گروه‌ها و نخبگان صنعتی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عبارت دیگر، زمانی که دولت هدف اصلی

خود را صنعتی شدن جامعه قرار می‌دهد در بخش ارتباط آن با جامعه بایستی به رابطه دولت با کارگزاران بخش خصوصی به ویژه نخبگان صنعتی و مؤسسات حرفه‌ای توجه نمود. در واقع، دولت‌ها از طریق روابطی که با شرکت‌ها و افراد خاص ایجاد می‌کنند، با نخبگان اقتصادی یا طبقه سرمایه دار مرتبط شده، از طریق همکاری و ایجاد وحدت نمادی و مفاهمه فرهنگی با آنها، زمینه اجرای پروژه‌های توسعه‌ای مشترک را فراهم می‌سازند و به مرور زمان روابط فشرده بین گروه‌های صنعتی و حرفه‌ای با مقامات و مدیران دولتی، اطلاعات مربوط به برنامه‌های قابل اجرا را در دسترس قرار می‌دهد و باعث انجام وظایف گسترده لازم از هر دو طرف برای دست یافتن به تحولات راستین در حوزه توسعه و صنعت می‌گردد.

علاوه بر روابط علی موجود بین ارتباط دولت - جامعه و صنعتی شدن که تا حدودی در بالا به آن‌ها اشاره گردید، بایستی توجه نمود که در این حوزه حاکمیت قانون^۱ نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. در واقع، حاکمیت قانون روابط هم افزایانه بین دولت و جامعه را به دو شیوه ترویج می‌نماید: نخست، حاکمیت قانون باعث شکل‌گیری توانایی هماهنگ‌سازی دولت و جامعه می‌گردد. به عبارت دیگر، تنظیم روابط اجتماعی بر اساس قانون موجب هماهنگی و بهبود عملکرد کنشگران دولتی، بازارها، سازمان‌های رسمی، انجمن‌ها و گروه‌های درون جامعه شده و به دنبال خود هم افزایی دولت - جامعه^۲ را افزایش خواهد داد. این هم افزایی شامل روابط مشترک و همکاری‌های می‌شود که گروه‌ها از طریق آن قادر به ترکیب منابع خود و تلاش برای به دست آوردن منفعت متقابل خواهند شد. دیگر اینکه، حاکمیت قانون به طور مستقیم نیز هم افزایی دولت - جامعه را از طریق رسمی کردن روابط و تأکید بر هنجارهای کنش متقابل و عام‌گرا که فراتر از اجتماعات محلی و هنجارهای خاص گرایانه توسعه یافته است، تحت تأثیر قرار می‌دهد. هنگامی که دولت توسط قوانین اداره می‌شود و روابط آن با جامعه به وسیله مجموعه‌ای از قوانین و رویه‌ها تنظیم می‌گردد، پتانسیل کنش مستبدانه هر یک از کارمندان دولتی یا کنشگران اجتماعی کاهش می‌یابد و فضایی برای روابط رسمی بین آن دو ایجاد می‌گردد (Lange, 2005: 60).

1. Rule of law.
2. State-Society Synergy.

در این شیوه، پیوندهای بین دولت و جامعه مسیرهای نهادینه شده‌ای را برای گفت‌وگوی پیوسته و مذاکره مجدد اهداف و سیاست‌ها فراهم می‌کند و روابط همکارانه و مشترک را از طریق ایجاد احترام متقابل، اعتماد و هنجارهای کنش متقابل ترویج می‌نماید. در واقع، حاکمیت قانون هنجارهای رفتار بین شخصی^۱ را که مبتنی بر قوانین کلی است نه ایده‌های خاص گرایانه اجتماع، نهادینه نموده و باعث تسهیل روابط همکارانه و مشترک در میان گروه‌های گوناگون و مجزا از هم جامعه می‌شود.

در مجموع، روابط فعال بین دولت و جامعه به کنشگران اجتماعی به ویژه نخبگان اقتصادی اجازه می‌دهد که دائماً پیگیر خواسته‌های خود از دولت باشند و این وضعیت باعث افزایش پاسخگویی دولت^۲ می‌گردد که از حاکمیت قانون الیگارشسی جلوگیری نموده و کارائی و اثر بخشی دولت را افزایش می‌دهد. روابط همکارانه بین دولت و جامعه همچنین، فرایندهای توسعه را از طریق اجازه دادن به کنشگران گوناگون نسبت به ترکیب اطلاعات و منابع و عمل کردن به طور جمعی، تحت تأثیر قرار می‌دهد. در چنین وضعیتی، استفاده از مزایای همکاری نسبی برای منافع متقابل امکان پذیر می‌گردد. به عبارت دیگر، روابط مجموع مثبت بین دولت و کنشگران اجتماعی به ویژه نخبگان اقتصادی، باعث ترویج صنعتی شدن از طریق کنترل مرکزی دولت و استمرار همیشگی آن برای هدایت تولید اقتصادی و توانایی بازار برای نظم بخشیدن به تولید و درگیر کردن تعداد زیادی از افراد می‌شود.

سوم- ساختار بیرونی جامعه

ساختار بیرونی جامعه رأس دیگر مثلث اصلی را تشکیل می‌دهد. همانند ساختار درونی جامعه، ساخت بیرونی نیز بالقوه و همزمان حایز مضایق و امکاناتی است که نسبت آن دو به یکدیگر از ساختی به ساخت دیگر متفاوت است. در واقع، هر ساخت بیرونی بالقوه حایز امکاناتی نظیر فرصت‌های فنی، تکنولوژیک، علمی و تجاری است که برخی از تئوری‌های توسعه تا حدودی به آن اشاره کرده‌اند. برای مثال، نظریه نسبی ریکاردو ناظر به فرصت‌های

1. Norms of interpersonal conduct.
2. State responsiveness.

مبادلاتی ساخت بیرونی جامعه است. اشکال اساسی این تئوری آن است که به مضایق ساخت بیرونی بعضی جوامع توجهی ندارد. برای کشورهای به اصطلاح جهان سوم، این مضایق همان چیزی است که پارادایم وابستگی بر آن ابرام دارد و آن وجود قدرت نامتعادل در این ساخت است؛ به طوری که ستاره‌های شبکه ساختار بیرونی را کشورهای توسعه یافته (یا به اصطلاح کشورهای مرکزی) تشکیل می‌دهند و همین موقعیت ساختاری در ساخت شبکه بیرونی است که به آنها قدرت قابل ملاحظه‌ای می‌بخشد. به این ترتیب که در عین اینکه همگی آن‌ها از پایه قدرت (منابع)، ثروت، قدرت سیاسی، اطلاعات و نیروی نظامی (پاداش و جزای) بیشتر برخوردارند، در همان حال در شبکه ساختار بیرونی خود عمدتاً گیرنده روابط هستند، تا فرستنده. این امر برای آن‌ها قدرت و برای دیگران (به اصطلاح کشورهای پیرامونی) وابستگی تولید می‌کند (چلیبی، ۱۳۷۵: ۳۱۷).

اگر چه کشورهای توسعه یافته در روند ارتباطات سیاسی - اقتصادی جهانی بیشترین سود را از آن خود کرده‌اند و تنها بخش کوچکی از آن نصیب کشورهای در حال توسعه شده است (Hettiarachchi, 2004: 333 به نقل از؛ Chang, 2001)، اما باید توجه کرد که ساختار بیرونی جوامع بر اساس یک نظام دو رگه استوار شده که هم دارای مضایق ذکر شده است و هم امکانات بالقوه و حوزه اختیار برای عمل در آن موجود است که برخی از کشورهای در حال توسعه، به ویژه کشورهای آسیای شرقی (هنگ کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی) در دهه‌های اخیر به خوبی از آن بهره لازم را برده و توانسته‌اند در زمان اندک، نقش سنتی پیرامون را در اقتصاد جهانی که همانا عرضه مواد اولیه و محصولات کشاورزی است، ترک کنند و به تولید کالاهای صنعتی و صدور آن اقدام نمایند. بنابراین، وجود توأمان مضایق و امکانات بالقوه در ساخت بیرونی جوامع است که اجازه تصمیم‌گیری برای کنش استراتژیک را برای همه کنشگران جمعی درگیر در این ساخت، فراهم می‌کند. به عبارت دیگر، برد و باخت در این ساخت مبتنی بر یک محدودیت الزامی و جبری صرف نیست، بلکه تابع عوامل عدیده‌ای است که همه آن‌ها به نوع عملکرد دولت‌های جوامع در بازی نظام جهانی بستگی دارد.

به طور کلی، چیزی که در روابط دولت‌ها با ساختار بیرونی جوامع اهمیت زیادی دارد، عملکرد هوشمندانه آن‌ها در مواجهه با ابعاد سیاسی - اقتصادی نظام جهانی است. در واقع،

دولت‌ها باید ابتدا تمام مضایق و امکانات بالقوه ناشی از یک رابطه بیرونی را در نظر بگیرد و مطابق با شرایط بومی جامعه خود سعی کنند در راستای صنعتی شدن جامعه طوری برنامه ریزی کنند که بهترین استفاده را از امکانات موجود در ساختار بیرونی ببرند و حتی الامکان از مضایق آن جلوگیری به عمل آورند.

با توجه به اهمیت ساختار بیرونی جامعه در تسریع صنعتی شدن یک کشور، لازم است به این پرسش توجه شود که چگونه این ساختار (ساختار نظام جهانی) بر روی توسعه اقتصادی و افزایش یا کاهش ثروت ملل تأثیر می‌گذارد؟ برای پاسخ به این سؤال باید بر تقسیم کار بین‌المللی و نقش آن در توسعه کشورهای مرکز، نیمه پیرامونی و پیرامونی تأکید نمود. به عبارت دیگر، تحرک رو به بالا در مسیر جهانی شدن اقتصاد، تابعی از جذابیت موقعیت درونی جامعه و توانایی دولت برای جذب تکنولوژی و دانش از کنشگران بین‌المللی است (Mahutga & Smith, 2011: 258-259). به همین سبب، کشورهای نیمه پیرامونی موقعیت‌های جذابتری برای انتقال صنعت نسبت به کشورهای مرکز و پیرامونی دارند. برای مثال؛ هزینه‌های نیروی کار در کشورهای نیمه پیرامونی نسبت به کشورهای مرکز کمتر است و نسبت به کشورهای پیرامونی نیز دارای توانایی بیشتری برای کاربرد و اجرای فرایندهای تولید پیشرفته‌اند. در واقع، کشورهای نیمه پیرامونی با داشتن ویژگی‌های برجسته، در صورت وجود یک دولت توسعه‌گرا و فعال در آن‌ها به راحتی می‌توانند مسیر صنعتی شدن را طی نمایند (Garnaut, 1990: 4-5 ; Bacila, 2010: 269-270 ; Mahutga & Smith, 2011: 113-114). وضعیتی که در دهه‌های اخیر در برخی از کشورهای نیمه پیرامونی از قبیل چین، تایلند، کره جنوبی و اندونزی روی داده است.

علاوه بر این، در خصوص نوع عملکرد دولت در مواجهه با ساختار بیرونی جامعه، باید دانست که دولت‌های در حال توسعه باید حتی‌المقدور سعی کنند با اتخاذ تدابیری خاص، گزینش‌های ارتباطی و مبادلاتی خود را در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در شبکه ساخت بیرونی تکثیر و متنوع سازند. همچنین، لازم است آن‌ها از درگیر شدن در بازی‌های با مجموعه صفر که حاوی منافع متضاد است، خودداری ورزند؛ مگر اینکه احتمال برد و ارزش برد (انتظار موفقیت) بیش از احتمال باخت و ارزش باخت (انتظار شکست) باشد (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۱۸). در مقابل، دولت‌های مذکور باید اصولاً برای شرکت در

بازی‌های با مجموع مثبت که حاوی نوعی همکاری است راغب و آماده باشند، مگر اینکه میزان برد در بازی نظام جهانی از هزینه‌های فرصتی بازی کمتر باشد. در نهایت اینکه، دولت‌های جوامع در حال توسعه و توسعه نیافته در برقراری ارتباط با ساخت بیرونی (نظام جهانی) در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی باید اولویت اصلی را به حفظ مصالح ملی بدهند و نسبت به صنعتی شدن کشور احساس تعهد داشته باشند. البته گفتن است که میزان رعایت این اصل در عمل تا حدودی بستگی به ساخت درونی جامعه و خودمختاری و قابلیت دولت در مواجهه با ساختارهای درونی و بیرونی جامعه خواهد داشت.

روش تحقیق

روش تحقیق در مطالعه حاضر، روش تطبیقی - کمی و از نوع پانل (در طول زمان) نامتعادل^۱ است و در آن کشورها در جایگاه واحد تحلیل، بررسی شده‌اند. بنابراین، با استفاده از تکنیک تحلیل ثانوی، ابتدا داده‌های معتبر مربوط به متغیرهای تحقیق برای طیف وسیعی از کشورها (تمامی کشورهایی که در خصوص متغیرهای تحقیق دارای داده بوده‌اند)^۲ جمع‌آوری و سعی شده است با بررسی داده‌های مذکور و نحوه پراکندگی آن‌ها در بین کشورهای نمونه، امکان مطالعه تطبیقی بین کشورهای مختلف فراهم گردد. همچنین، شایان ذکر است که سعی شده است به مطالعه طولی داده‌های مذکور بین سال‌های ۲۰۰۵-۱۹۸۰ پرداخته شود. از این رو، رابطه بین متغیر وابسته و متغیرهای مستقل تحقیق از سال ۱۹۸۰ به بعد در گام‌های زمانی ۵ ساله مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است، تا هم مقایسه‌ای با گام‌های زمانی صورت گرفته باشد و هم مطالعه‌ای مقطعی به موازات مطالعه طولی انجام شده باشد. البته باید توجه داشت که برای هر دوره زمانی، میانگین متغیر در دوره زمانی ۵ ساله مربوط در مدل وارد شده و مورد تحلیل قرار گرفته است.

۱. با توجه به اینکه داده‌ها برای تمام سال‌ها و برای تمام کشورها موجود نبوده است، به همین سبب مطالعه حاضر از نوع طولی و پانل نامتعادل می‌باشد.

۲. شایان ذکر است که تعداد دقیق کشورهای وارد شده برای هر مدل رگرسیونی، در جدول مربوط به تحلیل‌های چند متغیری به طور مجزا آورده شده است.

تعریف مفاهیم و نحوه سنجش متغیرها

متغیر وابسته

متغیر وابسته (تأثیرپذیر و پیش‌بینی‌شونده) در این تحقیق، صنعتی شدن است. به طور کلی، صنعتی شدن یک فرایند تغییر اجتماعی است که در طول چند قرن گذشته از نظر شدت و سرعت ابعاد وسیع تری را به خود اختصاص داده است. به عبارت دیگر، در حالی که پیامد محدود و کوتاه مدت صنعتی شدن، افزایش در تولید صنعتی از کارخانه‌های موجود به کارخانجات جدید است، مجموعه وسیعی از تغییرات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیز به طور کلی همراه با آن در جامعه ایجاد می‌شود. این تغییرات شامل وضعیت ثبات سیاسی، دسترسی‌پذیری به کارآفرین‌های تجربی و نیروی کار شهری توانا و سرمایه قابل تجهیز، ظهور بازار برای کالاهای صنعتی، وجود مجموعه در حال رشدی از دانش تکنیکی و ... است (Kohli, 2004: 8). برای سنجش این متغیر از سه شاخص ارزش افزوده تولیدات کارخانه‌ای^۱، صادرات تولیدات کارخانه‌ای^۲ و شاخص تنوع شغلی (درصد جمعیت غیر کشاورز)^۳ استفاده شده است.

متغیرهای مستقل

تعاریف مفهومی متغیرهای مستقل تحقیق و نحوه سنجش آنها به صورت زیر است:

عاملیت دولت:

قدرت عاملیت دولت را می‌توان به عنوان توانایی دولت در چهار بعد اقتصادی (استحصال منابع)^۴، نظامی (به انحصار در آوردن قدرت نظامی)^۵، سیاسی (وسیع کردن پایگاه قدرت خود به وسیله جذب هم‌نخبگان و هم‌توده‌ها در نظام سیاسی)^۶ و اجرایی (تحقق سیاست‌ها و اجرای قوانین به طور کارآمد)^۷ تعریف نمود (Li, 2002: 4; Weiss & Hobson, 2007: 7).

1. Manufacturing, value added (constant 2000 US\$).
2. Manufactures exports (% of merchandise exports).
3. Index of Occupational Diversification.
4. Extract resources.
5. Monopolize military power.
6. Broaden its power base by assimilating both the elite and the masses into the political system.
7. Implement policies and enforce laws effectively.

بنابراین، مجموع قدرت یک دولت به وسیله نمره‌هایی اندازه گرفته می‌شود که از همه این چهار بعد قدرت به دست می‌آید.

در تحقیق حاضر، برای سنجش عاملیت دولت در بعد اقتصادی: درآمدهای مالیاتی دولت^۱ (World development indicators, 2005)، بعد نظامی: هزینه‌های نظامی^۲ و تعداد پرسنل نظامی^۳ (National Material Capabilities (v4.0) and Correlates of (War Project Database, 2005)، بعد سیاسی: شاخص ترکیبی دموکراسی نهادینه شده^۴ (Polity IV Project, 2005) و بعد اجرایی: اثربخشی حکومت^۵ و کنترل فساد^۶ (The Worldwide Governance Indicators (WGI), 2005) مورد استفاده واقع شده است.

رابطه دولت با ساختار درونی جامعه

منظور از این مفهوم، وجود پیوندهای اساسی بین دولت و جامعه (به ویژه بخش خصوصی) و تأثیر این پیوندها بر تجهیز اطلاعات و منابع در سرتاسر جامعه است که می‌تواند روی اثربخشی دولت تأثیر بگذارد و مطالعه آن، کلید درک اثربخشی و کارایی دخالت دولت در اقتصاد باشد (Kohli, 2009: 216 ; Lange & Rueschemeyer, 2005: 8). رابطه دولت با ساختار درونی جامعه را می‌توان از طریق معرف‌های زیر مورد سنجش قرار داد:

- ۱- کمک دولت در جهت ظهور گروه‌های کارافرینی جدید^۲ - تشویق گروه‌های موجود به فعالیت در بخش تولید^۳ - تأسیس سازمان‌های دولتی برای به عهده گرفتن کارهای مکمل همچون تحقیق و توسعه^۴ - ارائه وام‌های کم بهره به بخش تولید^۵ - ارائه تخفیف‌های مالیاتی برای صنعتگران و کارآفرین‌ها و^۵ - اعمال سیاست‌های تعرفه‌ای در حمایت از تولید داخلی.

در تحقیق حاضر، برای سنجش رابطه دولت با ساختار درونی جامعه از دو شاخص ترکیبی؛ ساختار قانونی و امنیت حقوق مالکیت^۷ و تنظیم کسب و کار، بازار کار و اعتبار^۱

1. Tax revenue (% of GDP).
2. Military Expenditures.
3. Military Personnel.
4. Institutionalized Democracy Score.
5. Government Effectiveness.
6. Control of Corruption.
7. Legal Structure and Security of Property Rights.

استفاده شده است که خود این شاخص‌ها از چندین خرده شاخص تشکیل شده اند (Economic Freedom of the World, 2005).

رابطه دولت با ساختار بیرونی جامعه

رابطه دولت با ساختار بیرونی جامعه ناظر بر عملکرد هوشمندانه دولت در مواجهه با ابعاد سیاسی - اقتصادی نظام جهانی است. در واقع، دولت‌ها باید ابتدا تمام مضایق و امکانات بالقوه ناشی از یک رابطه بیرونی را در نظر بگیرد و مطابق با شرایط بومی جامعه خود سعی نمایند در راستای صنعتی شدن جامعه طوری برنامه ریزی کنند که بهترین استفاده را از امکانات موجود در ساختار بیرونی برده و حتی الامکان از مضایق آن جلوگیری به عمل آورند. به عبارت دیگر، دولت باید حتی المقدور سعی کند با اتخاذ تدابیری خاص، گزینش‌های ارتباطی و مبادلاتی خود را در ابعاد گوناگون اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، در شبکه ساخت بیرونی تکثیر و متنوع سازد و از درگیر شدن در بازی‌های با مجموعه صفر که حاوی منافع متضاد است خودداری ورزد؛ مگر اینکه احتمال برد و ارزش برد (انتظار موفقیت) بیش از احتمال باخت و ارزش باخت (انتظار شکست) باشد (چلبی، ۱۳۷۵: ۳۱۸). رابطه دولت با ساختار بیرونی جامعه را می‌توان از طریق معرف‌های زیر مورد سنجش قرار داد: ۱- ادغام اقتصادی (پیوند با نظام تجارت جهانی) شامل حجم کالاهای مبادله شده و نوع کالاهای مبادله شده. ۲- ادغام سیاسی (عضویت در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و نحوه تبعیت از قوانین و معادلات بین‌المللی) شامل تعداد جنگ‌ها و قراردادهای بسته شده بر اساس جنگ‌ها، میزان تصرف از خاک کشور و ... در واقع، در ادغام سیاسی هم نوع ادغام و هم اندازه آن از اهمیت زیادی برخوردار است که از سلطه مستقیم، دست‌نشاندهی، نفوذ سیاسی تا همسویی با منافع طیف بندی می‌شود (چلبی و عظیمی، ۱۳۸۶: ۱۰).

برای سنجش رابطه دولت با ساختار بیرونی جامعه در این مطالعه، از دو شاخص ترکیبی؛ ادغام اقتصادی^۲ و ادغام سیاسی^۳ استفاده شده است که خود این شاخص‌ها از

1. Regulation of Credit, Labor, and Business.
2. Economic Globalization.
3. Political Globalization.

چندین خرده شاخص تشکیل شده‌اند (KOF Index of Globalization, 2005).

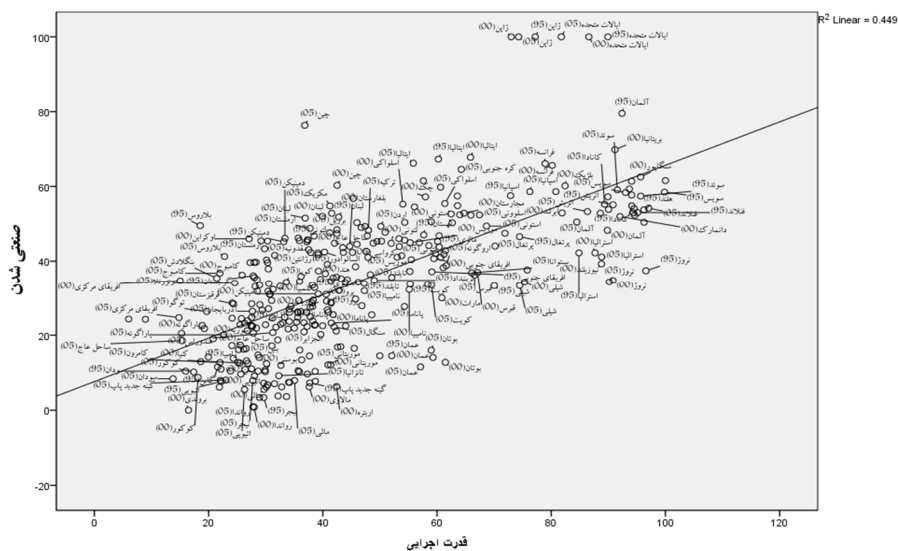
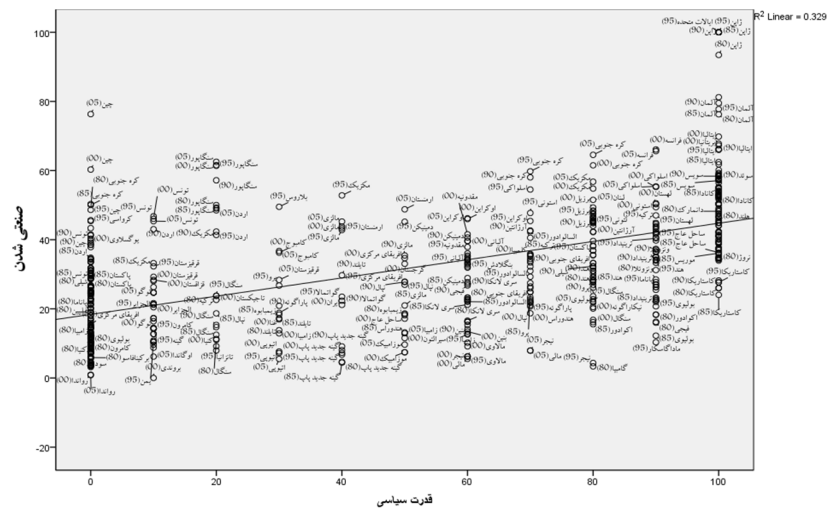
یافته‌های تحقیق

نتایج تحلیل‌های توصیفی

رابطه قدرت عاملیت دولت و صنعتی شدن

نمودار شماره ۲، رابطه بین ابعاد چهارگانه قدرت عاملیت دولت را با صنعتی شدن در بین کشورهای مورد بررسی نشان می‌دهد. با توجه به نتایج به دست آمده در نمودار، می‌توان گفت که بین ابعاد مختلف عاملیت دولت و میزان صنعتی شدن جوامع رابطه مثبت و معناداری وجود دارد. به عبارت دیگر، هر چه قدر در یک کشور، دولت دارای قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی بالایی بوده است به همان اندازه نیز میزان صنعتی شدن آن کشور بالا بوده است. البته لازم به ذکر است که اگرچه مشاهدات موجود دلالت بر رابطه مثبت و معنادار بین ابعاد چهارگانه قدرت عاملیت دولت و صنعتی شدن دارد، اما با کمی دقت در میزان همبستگی‌های به دست آمده مشخص می‌گردد که در بین ابعاد مذکور، دو بعد اجرایی و سیاسی به ترتیب با ضریب همبستگی (۰/۴۴۹) و (۰/۳۲۹) بالاترین همبستگی را با میزان صنعتی شدن جوامع داشته است. بنابراین، همچنانکه وبر توسعه بروکراسی دولتی را عنصر تعیین کننده در توسعه یک جامعه در نظر می‌گیرد (Lange, 2010: 269)، می‌توان گفت که اگر دولتی بتواند یک بروکراسی مبتنی بر شایسته سالاری را همراه با حاکمیت قانون به وجود آورد و از سوء استفاده کارمندان خود از موقعیت‌ها جلوگیری نموده و آنها را از شیوه‌های مختلف (از قبیل سیستم جبران خدمت و ...) به پیگیری اهداف جمعی تشویق نماید، می‌تواند پتانسیل لازم برای صنعتی شدن را به دست آورده و در کنار سایر شرایط مورد نیاز توسعه، جامعه را به سوی صنعتی شدن سوق دهد. همچنین، اگر نفوذ سیاسی قدرت دولت تمام گروه‌ها و اقشار مختلف جامعه را اعم از گروه نخبگان و توده مردم در برگیرد، به راحتی می‌تواند انرژی مردم جامعه خود را در راستای توسعه ملی و صنعتی شدن جامعه بسیج کند و از پتانسیل بسیج عمومی در راستای تحقق صنعتی شدن به نحو مطلوب استفاده نماید:

مطالعه تطبیقی - کمی رابطه دولت و صنعتی شدن (یک رویکرد نهادی)



نمودار ۲- نمایش رابطه بین ابعاد چهارگانه قدرت عاملیت دولت با صنعتی شدن

کارگزاران بخش صنعتی به عمل آورده‌اند و در خصوص ساختار بیرونی جامعه نیز بسیار منسجم و برنامه‌ریزی شده عمل نموده و توانسته‌اند بیشترین استفاده را از امکانات موجود در ساختار بیرونی جامعه از آن خود نمایند. این عامل باعث صنعتی شدن آن‌ها در طول زمان شده و جایگاه مطلوبی را نسبت به دیگر کشورها به دست آورده‌اند. از جمله این کشورها می‌توان به کشورهای مناطق اروپای غربی، آمریکای شمالی و به ویژه کشورهای جنوب شرقی آسیا اشاره نمود که با مفهوم نظری دولت توسعه‌گرا که در بخش چهارچوب نظری بیان گردید، تا حدودی همخوانی دارند.

ب) گروه دوم، کشورهایی هستند که از نظر قدرت عاملیت دولت، وضعیت ساختار درونی و همچنین نوع برخورد با ساختار بیرونی جامعه، در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و جایگاه پایینی را در نمودارهای مذکور به خود اختصاص داده‌اند که همین عامل باعث میزان پایین صنعتی شدن آنها گشته است. با توجه به وضعیت قرارگیری کشورها بر روی نمودارهای شماره (۱) تا (۳) می‌توان بیشتر کشورهای آفریقایی و برخی از کشورهای آمریکای لاتین را در این گروه جای داد که با مفهوم نظری دولت‌های یغماگر همخوانی دارند. و ج) کشورهایی که دارای وضعیت بینابین بوده و در وسط نمودارها قرار گرفته‌اند. لازم به ذکر است که بیشتر کشورهای در حال توسعه در این گروه قرار می‌گیرند.

نتایج تحلیل‌های استنباطی

مشارکت نسبی متغیرهای مستقل در تبیین صنعتی شدن از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ جدول شماره ۱، رگرسیون صنعتی شدن را بر اساس متغیرهای مستقل تحقیق در بین کشورها نشان می‌دهد. برای بررسی رابطه بین قدرت عاملیت دولت و صنعتی شدن، ابتدا هر یک از ابعاد عاملیت دولت به طور جداگانه در مدل‌های مختلف رگرسیونی وارد و سپس برای کنترل تأثیرات آن‌ها روی یکدیگر، همه آن‌ها در یک مدل جدا وارد معادله رگرسیونی شده‌اند.

یافته‌های جدول حاکی از آن است که هر یک از ابعاد عاملیت دولت به طور مجزا تأثیرات معناداری بر روی صنعتی شدن جوامع داشته‌اند (نگاه کنید به مدل‌های ۱، ۲، ۳ و ۴

(. به عبارت دیگر، با افزایش قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی و اجرایی دولت‌ها، میزان صنعتی شدن آن‌ها نیز افزایش یافته است. در مدل ۵ با وارد شدن همه ابعاد چهارگانه عاملیت دولت در معادله، مشاهده می‌گردد که از بین آن‌ها قدرت اقتصادی رابطه معنادار خود را از دست داده و سایر ابعاد معناداری خود را حفظ نموده‌اند؛ و این نشان دهنده آن است که هر یک از ابعاد نظامی، اجرایی و سیاسی از مسیرهای جدا از هم بر روی صنعتی شدن تأثیر داشته و نسبت به بعد قدرت اقتصادی تعیین کننده تر بوده‌اند. در واقع، این سه بعد قدرت عاملیت دولت در کل توانسته اند ۶۱ درصد از تغییرات صنعتی شدن را تبیین نمایند.

جدول ۱- ضرایب رگرسیونی استاندارد شده در تمام مشاهدات از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ م.

مدل	مدل ۱	مدل ۲	مدل ۳	مدل ۴	مدل ۵	مدل ۶	مدل ۷	مدل ۸	مدل ۹	مدل ۱۰	مدل نهایی	متغیر		
	۰.۴۷ (۱۲.۸۶)				۰.۴۰ (۸.۸۵)					۰.۴۲ (۸.۹۴)	۰.۳۶ (۷.۶۳)	۰.۳۸ (۷.۹۳)	قدرت نظامی	قدرت‌های دولت
		۰.۱۲ (۳.۶۱)			۰.۰۲ (۰.۴۱)				-۰.۰۴ (-۰.۷۸)	-۰.۰۱ (-۰.۱۱)	-۰.۰۷ (-۱.۴۲)	قدرت اقتصادی		
			۰.۶۷ (۱۷.۰۷)		۰.۴۴ (۸.۲۰)				۰.۴۹ (۴.۶۵)	۰.۳۷ (۵.۴۳)	۰.۴۲ (۳.۸۹)	قدرت اجرایی		
				۰.۵۷ (۱۶.۶۴)	۰.۲۳ (۴.۶۲)				۰.۲۳ (۴.۵۷)	۰.۱۷ (۳.۲۷)	۰.۱۷ (۳.۲۶)	قدرت سیاسی		
						۰.۵۹ (۱۶.۰۵)		۰.۳۰ (۶.۵۳)	-۰.۰۲ (-۰.۱۶)		-۰.۰۶ (-۰.۶۶)		رابطه با ساختار داخلی	
							۰.۶۲ (۱۸.۰۸)	۰.۴۳ (۹.۳۰)		۰.۱۵ (۲.۰۸)	۰.۲۲ (۳.۰۶)		رابطه با ساختار بیرونی	
	۰.۲۲	۰.۵	۰.۴۵	۰.۳۳	۰.۶۱	۰.۳۵	۰.۳۸	۰.۴۶	۰.۶۴	۰.۶۱	۰.۶۶		R2	
	۰.۲۲	۰.۴	۰.۴۴	۰.۳۳	۰.۶۰	۰.۳۵	۰.۳۸	۰.۴۵	۰.۶۳	۰.۶۰	۰.۶۵		R2 Adjusted	
	۵۶۹	۲۸۰	۳۶۰	۵۶۷	۲۴۱	۴۷۰	۵۳۱	۴۶۸	۲۰۵	۲۳۴	۲۰۵		تعداد مشاهدات	

ضرایب داخل پرانتز ضرایب آهستند. ضرایب بالاتر از ۱.۹۶ معنی دارند.

در مدل‌های ۶، ۷ و ۸ دو متغیر مستقل دیگر شامل رابطه دولت با ساختار درونی و بیرونی جامعه، ابتدا به تفکیک و سپس با هم وارد مدل رگرسیونی شده‌اند. چنان که نتایج

این سه مدل نشان می‌دهد، هر یک از این دو متغیر هم به طور جداگانه و هم به صورت با هم، دارای تأثیرات معناداری بر روی صنعتی شدن جوامع‌اند. به عبارت دیگر، هر قدر دولتی بتواند ارتباط خود را با گروه‌های تولید کننده داخل تقویت کند، همکاری لازم را با آن‌ها داشته باشد، و در بعد ساختار بیرونی نیز بتواند ارتباط سنجیده و متناسب با اهداف ملی خود با نظام جهانی داشته باشد؛ مراحل توسعه و صنعتی شدن خود را با موفقیت طی خواهد کرد.

در مدل‌های ۹ و ۱۰ نیز سعی شده است ابتدا ابعاد چهارگانه قدرت عاملیت دولت با ساختار درونی و سپس با ساختار بیرونی جامعه وارد مدل‌های جداگانه‌ای گردد و نتایج مورد بررسی قرار گیرد. چنانکه یافته‌های جدول شماره ۱ نشان می‌دهد، ساختار درونی جامعه در کنار ابعاد چهارگانه عاملیت دولت، معناداری خود را از دست داده است و این نشان از اهمیت بیشتر ابعاد نظامی، اجرایی و سیاسی دولت دارد، اما ساختار بیرونی جامعه در کنار ابعاد نظامی، اجرایی و سیاسی، معناداری خود را حفظ کرده است و نشان می‌دهد که ادغام در نظام جهانی به طور مجزا بر روی صنعتی شدن جوامع تأثیر داشته است. در نهایت، سعی شده است که همه متغیرهای مستقل به صورت یکجا و در مدل جداگانه وارد معادله رگرسیونی گردند. چنانکه نتایج جدول شماره ۲ نشان می‌دهد، از بین متغیرهای مستقل تحقیق، ابعاد نظامی، اجرایی و سیاسی قدرت عاملیت دولت به همراه ساختار بیرونی جامعه تأثیرات معنادار و تعیین کننده‌ای بر روی صنعتی شدن جوامع داشته‌اند و اهمیت آن‌ها نسبت به سایر متغیرها بیشتر بوده است. البته، در زمینه اهمیت ساختار بیرونی جامعه نسبت به ساختار درونی - به ویژه در زمان حاضر - نیز باید دانست که شاید نتیجه به دست آمده، ناشی از فرایند جهانی شدن باشد که امروزه خودمختاری دولت‌ها را به خطر انداخته و باعث پیچیده‌تر شدن تأثیرات علی متغیرها شده است؛ به طوری که، محققان طرفدار دولت توسعه‌گرا نیز نسبت به پتانسیل آن جهت محدود نمودن توانایی دولت‌ها برای دخالت در اقتصاد داخلی بیمناک‌اند و اظهار می‌کنند که امروزه با توجه به شرایط جدید، عملکرد دولت‌ها در صنعتی شدن جامعه باید نقش برجسته‌ای را به خود اختصاص دهد (Lange, 2010: 275).

نتیجه گیری

مطالعه حاضر سعی دارد رابطه بین دولت و صنعتی شدن را با رویکردی نهادی و به روش تطبیقی - کمی مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. به عبارت دیگر، پژوهش مذکور به دنبال این است که چرا برخی از دولت‌های جوامع در حال توسعه نسبت به دولت‌های دیگر جوامع مشابه، فرایند صنعتی شدن را به سرعت و با موفقیت بیشتر طی کرده‌اند؛ در حالی که، دولت‌های دیگر در این زمینه شکست خورده‌اند؟

تحلیل‌های صورت گرفته، حاکی از آن است که در مقایسه با سایر متغیرهای تأثیر گذار بر روی صنعتی شدن جوامع، دولت نقش تعیین کننده‌ای را هم در تسریع فرایند صنعتی شدن و هم در تحدید آن دارا بوده است. در واقع، تأثیر گذاری دولت از دو طریق صورت می‌گیرد: نخست، خودمختاری دولت و دیگری، دربرگیرندگی دولت. خودمختاری دولت به کیفیت و ویژگی‌های درونی دولت بر می‌گردد و دربرگیرندگی آن نیز به ارتباطش با ساختار جامعه مربوط می‌شود که خود این ساختار هم شامل ساختار درونی و هم شامل ساختار بیرونی است.

یافته‌های به دست آمده از تحلیل‌های توصیفی مطالعه حاضر، نشان دهنده آن است که از یک طرف، بین ابعاد مختلف عاملیت دولت و میزان صنعتی شدن جوامع رابطه مثبت و معناداری برقرار است. به عبارت دیگر، هر قدر در یک کشور، دولت دارای قدرت اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی بالایی بوده است، به همان اندازه نیز میزان صنعتی شدن آن کشور افزایش یافته است (البته باید توجه داشت که از بین ابعاد چهارگانه عاملیت دولت، اثربخشی ابعاد اجرایی و سیاسی بیشتر بوده و از اهمیت زیادی برخوردار بوده است). از طرف دیگر، بین ساختارهای درونی و بیرونی جامعه با صنعتی شدن نیز رابطه مثبت و معناداری وجود داشته است. به عبارت دیگر، هر قدر در یک جامعه، دولت روابط نزدیکی با گروه‌های اجتماعی کلیدی به ویژه کارآفرینان بخش خصوصی و صنعتگران، داشته است و امنیت لازم را برای حقوق مالکیت آن‌ها به وجود آورده و حمایت مورد نیاز را به شیوه‌های مختلف از آن‌ها اعمال کرده، به همان اندازه در تحقق صنعتی شدن جامعه موفقیت‌های چشمگیری داشته است. همچنین، هر قدر یک دولت از نظر اقتصادی و سیاسی در نظام جهانی و ساختار بیرونی جامعه ادغام شده است، به شرط دارا بودن سایر ویژگی‌های توسعه‌گرایی، توانسته است جامعه را به سوی پیشرفت و ترقی سوق دهد.

علاوه بر یافته‌های فوق، نتایج به دست آمده از تحلیل‌های استنباطی در تحقیق حاضر، حاکی از آن است که اگرچه ابعاد چهارگانه عاملیت دولت (نظامی، اقتصادی، اجرایی و سیاسی) به همراه ساختارهای درونی و بیرونی جامعه به طور مجزا تأثیرات معناداری را بر روی صنعتی شدن جوامع داشته‌اند؛ اما از بین متغیرهای مستقل تحقیق، ابعاد نظامی، اجرایی و سیاسی قدرت عاملیت دولت به همراه ساختار بیرونی جامعه نسبت به سایر متغیرها، اهمیت بیشتر و تأثیرات معنادار و تعیین کننده‌تری بر روی صنعتی شدن جوامع داشته‌اند.

بنابراین، با پیروی از منطق روش شناختی وبر در ساختن نمونه آرمانی^۱ از مفاهیم و با یاری گرفتن از تقسیم‌بندی چلبی (۱۳۸۲) از روابط دولت و جامعه (خودمختاری و دربرگیرندگی) و همچنین با توجه به نتایج تحلیل‌های نظری و عملی (توصیفی و استنباطی) تحقیق در بین کشورهای مورد بررسی، می‌توان چهار حالت را به شرح زیر مشخص نمود:

۱- استقلال و خودمختاری دولت و همفکری دولت با جامعه از جمله بخش خصوصی:

در این حالت، نخست اینکه دولت در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی دارای قدرت عاملیت بسیار بالایی است؛ به طوری که با استفاده از آن می‌تواند به آسانی از منابع مالی مختلف برای پوشش دادن به هزینه‌های خود بهره‌برداری صحیح نماید؛ از قوای قهریه خود در جامعه به طور مشروع استفاده کند و علاوه بر آن، تمامی نخبگان و گروه‌های مختلف مردم را در خود جای داده از طریق یک دیوان‌سالاری قوی و توانمند به طور کارآمد سیاست‌های خود را محقق نماید. دوم اینکه، دولت علاوه بر داشتن استقلال و خودمختاری لازم، دارای پیوندها و روابط مجموعه مثبت و همکارانه عمیقی با ساختار جامعه هم درونی (به ویژه بخش خصوصی) و هم بیرونی (با نظام جهانی) است که خود آن باعث تجهیز اطلاعات و منابع شده، دولت را در تسریع فرایند صنعتی شدن و توسعه یاری می‌رساند (چلبی، ۱۳۸۲). این گونه دولت‌ها در ادبیات توسعه تحت عنوان دولت‌های توسعه‌گرا طبقه‌بندی می‌شوند که صنعتی شدن سریع را به منزله اساسی‌ترین هدف ملی اولویت‌بندی می‌کنند و بر اساس شایستگی و صلاحیت، کنشگران خود را استخدام می‌نمایند؛ سپس به طور مرتبط و دقیق با صنعتگران کار کرده به طور سیستماتیک نیروی کار را مهار نموده، در بین آن‌ها انضباط خاصی را حکمفرما می‌سازند. این دولت‌ها از

1. Ideal type.

ملی‌گرایی اقتصادی به مثابه یک ابزار عمده در راستای بسیج سیاسی بهره‌می‌گیرند و حاکمان آن قادر هستند قدرت هدفمندی را ایجاد نمایند تا بتوان از آن در تحقق اهداف تعیین شده دولتی سود جست (Kohli, 2004: 8; Lange & Rueschemeyer, 2005: 418-419 & 381). دولت‌های توسعه‌گرا، به وسیله ویژگی‌های سازمانی و ایدئولوژیکی برجسته شده‌اند که در تعیین اهداف به طور دقیق، به آن‌ها کمک می‌نماید و باعث تمرکز منابع بر روی مجموعه محدودی از اولویت‌ها می‌گردد. به طور مشابه، نفوذ به پایین اقتدار دولتی^۱، نخبگان حاکم را قادر می‌سازد تا گروه‌های اجتماعی گوناگون را آرام نمایند و تقاضاهای جدید خارج از برنامه سیاسی را تحت کنترل خود درآورند.

در مجموع، مهم‌ترین مولفه‌های دولت‌های توسعه‌گرا را می‌توان به این صورت بیان کرد: وجود ساختارهای اقتدار هدفمند و متمرکز که اغلب به طور عمیق در جامعه نفوذ کرده‌اند؛ یکسان پنداشتن رشد اقتصادی سریع با امنیت ملی که باعث در اولویت اهداف قرار گرفتن رشد اقتصادی سریع می‌شود؛ ارتباط با گروه‌های اقتصادی عمده جامعه به ویژه پیوستگی عمیق با گروه‌های تولیدکننده یا سرمایه‌دار؛ وجود بوروکراسی شایسته، قدرتمند، باکفایت و مجزا شده از علایق و منافع گروه‌های خاص؛ توانایی برای مدیریت مؤثر منافع اقتصادی خصوصی؛ داشتن استقلال نسبی و استفاده رهبران آن از تجهیزات ایدئولوژیکی به ویژه ملی‌گرایی.

اگرچه شکل‌گیری و نهادینه شدن دولت‌های توسعه‌گرا بسیار سخت است و نمی‌توان موارد ناب و ایده‌آل آن را در بین کشورها به طور کامل مشخص نمود، اما مواردی از قبیل ژاپن، کره جنوبی و برخی از کشورهای آسیای جنوب شرقی تا حدودی توانسته‌اند خود را به این دولت‌ها نزدیک سازند.

۲- استقلال و خودمختاری دولت و نبود همکاری بین دولت و جامعه: در این حالت اگرچه دولت در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی دارای قدرت عاملیت نسبتاً بالایی است، اما بین دولت و ساختارهای درونی و بیرونی جامعه نگاهی غریبانه و توأم با بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر وجود دارد و ارتباط کاملاً مفیدی در بین آن‌ها دیده نمی‌شود

1. Downward penetration of state authority.

(چلبی، ۱۳۸۲). در این گونه دولت‌ها که تحت عنوان دولت‌های میانی گروه‌بندی می‌شوند، اقتدار دولتی تمایل به گسیختگی و پایه اجتماعی آن تمایل به چندگانگی دارد. در واقع، در دولت‌های میانی شکاف قابل توجهی بین انتظارات وعده داده شده به وسیله حاکمان سیاسی از یک طرف، و توانایی دولت نسبت به برآورده کردن این انتظارات از طرف دیگر وجود دارد. همچنین، نهادهای اجتماعی مختلف در این نوع دولت‌ها که بتواند به طور سیستماتیک حاکمان سیاسی را با گروه‌های اجتماعی به ویژه بخش خصوصی پیوند دهد، ضعیف بوده و در بعد بیرونی نیز دولت نمی‌تواند روابط مجموعه مثبتی با نظام جهانی داشته باشد.

در دولت‌های میانی، سازمان دولت از انسجام و به هم پیوستگی کمتری برخوردار است و تضادهای سیاسی هم درون نخبگان سیاسی و هم بین نخبگان سیاسی و نخبگان مردمی به وفور مشاهده می‌شود. این دولت‌ها اهداف‌شان را به صورت چندگانه تعریف می‌کنند و در برخی موارد با سرمایه‌داران به صورت همبسته و مشترک کار کرده در موارد دیگر، آنها در نقطه مقابل هم قرار می‌گیرند مانند: مورد هند (Kohli, 2004: 419). همین عامل باعث می‌شود صنعتی شدن تحت حمایت دولت‌های میانی نسبت به دولت‌های توسعه‌گرا سرعت کمتری داشته باشد؛ زیرا صنعتی شدن موفقیت‌آمیز نیازمند بهره‌گیری از قدرت فراوان متمرکز شده دولتی در راستای توسعه است؛ در صورتی که در دولت‌های میانی از یک طرف، این تمرکز قدرت به اندازه کافی صورت نگرفته است و از طرف دیگر، قدرت نسبتاً متمرکز شده نیز در راستای اهداف چندگانه صرف شده، هدر می‌رود.

در مجموع، مهم‌ترین ویژگی‌های دولت‌های میانی را می‌توان به شرح زیر بیان نمود: پیگیری چندین هدف به طور همزمان، تلاش برای قانع نمودن حوزه‌های انتخابیه دارای اهداف چندگانه، در نظر گرفتن صنعتی شدن به عنوان یکی از اهداف دولت در کنار اهداف دیگر، سیاسی بودن اغلب سیاست‌ها و اجرای آنها، وجود تضاد بین نخبگان جامعه، ضعف اقتدار دولت و عدم نفوذ آن به اعماق جامعه به طور کامل، فقدان مشروعیت کافی و ضعف نهادها. بنابراین، چیزی که دولت‌های میانی را از دیگر دولت‌ها متمایز می‌سازد، گسیختگی و گسستگی آنها در اکثر ویژگی‌های ذکر شده برای دیگر دولت‌ها است که به آنها اجازه اولویت قایل شدن برای توسعه صنعتی را نمی‌دهد و همین عامل

باعث شکست آن‌ها در پیگیری اهداف توسعه‌ای می‌گردد. شایان ذکر است که برزیل و هندوستان نمونه‌های خوبی از این دولت‌ها هستند که می‌توان به سادگی اکثر ویژگی‌های دولت‌های میانی را در آن‌ها مشخص کرد.

۳- عدم استقلال دولت و قرارگیری دولت در خدمت بخش خصوصی: در حالت سوم، دولت از لحاظ میزان قدرت عاملیت، نسبتاً ضعیف است و استقلال چندانی ندارد و همین ویژگی باعث می‌گردد که دولت در خدمت بخش خصوصی قرار گیرد. این نوع دولت‌ها نمی‌توانند سیاست‌های صنعتی و توسعه‌ای خود را با موفقیت اجرا کنند؛ زیرا عدم استقلال و خودمختاری دولت باعث می‌گردد که بخش خصوصی از آن سوء استفاده کند و آن را در خدمت خود قرار دهد و از ساختارهای دولتی در جهت به حداکثر رساندن منافع شخصی و بخشی خود استفاده کند که در نهایت، پیامدهای منفی زیادی برای کل جامعه خواهد داشت. بهترین نمونه در این خصوص دولت آرژانتین است (چلبی، ۱۳۸۲).

۴- دولت ضعیف و ارتباط ضعیف بین ساختارهای درونی و بیرونی جامعه: در این حالت از یک طرف، قدرت عاملیت دولت در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجرایی ضعیف است و از طرف دیگر، ارتباط مفید و روابط مجموعه مثبتی بین دولت و جامعه هم در بعد درونی و هم در بعد بیرونی مشاهده نمی‌گردد (چلبی، ۱۳۸۲). این نوع دولت‌ها که دولت‌های غیر توسعه‌گرا یا یغماگر نامیده می‌شوند، در قطب مخالف دولتهای توسعه‌گرا بر روی پیوستار اثربخشی دولت در فرایند صنعتی شدن، قرار می‌گیرند این گونه دولت‌ها را می‌توان با ارجاع به خصوصیات زیر مشخص کرد:

نخست، کارگزاران دولتی در این دولت‌ها بیشتر تمایل به پیگیری اهداف شخصی یا بخشی خود دارند تا پیگیری اهداف عمومی. دوم، دولتهای مذکور به وسیله افرادی اداره می‌شوند که سطح صلاحیت و شایستگی و تخصص حرفه‌ای‌شان در جایگاه خدمت کنندگان مدنی در سطح پایینی قرار دارد. سوم، روابط نخبگان دولتی با مؤسسات شغلی و حرفه‌ای در این وضعیت تمایل به فساد متقابل دارد (از طریق پیوند یافتن رانت‌های خصوصی با منابع دولتی از یک طرف و حمایت قدرت نخبگان حاکم از رانت‌های خصوصی از طرف دیگر). چهارم، توانایی نفوذ به پایین دولت به طور کلی محدود است. حتی اگر تصمیم‌گیریهای دولتی در حد بالا متمرکز باشد، این دولت‌ها از گروه‌های

گوناگون جامعه جدا هستند؛ و سرانجام، کیفیت بوروکراسی در این دولت‌ها ضعیف است و ساختارهای اقتدار از مشروعیت کمتری برخوردار است (Kohli, 2004: 393). دولتهای یغماگر به سبب ضعف‌شان در ایجاد قدرت هدفمند، قادر به ترویج توسعه و صنعت نیستند. آن‌ها ممکن است از لفظ توسعه استفاده کنند، اما اغلب نیت واقعی خود را در استفاده از منافع دولت پنهان می‌کنند و بیشتر به دنبال منافع شخصی و بخشی خود هستند. در این الگو، نهادهای عمومی و مدنی به طور ضعیف شکل گرفته‌اند و به مرور زمان به عدم کارایی و اثر بخشی نهادی کمک می‌کنند. در دولتهای یغماگر، حتی اگر برخی نخبگان سیاسی درون دولت تمایل به ترویج و تشویق صنعتی شدن داشته باشند، با محدودیت‌های ساختاری گوناگونی روبه‌رو می‌گردند که به آن‌ها اجازه فعالیت و تأثیرگذاری را نمی‌دهد. در واقع، فقدان بوروکرات‌های حرفه‌ای و شایسته، فساد تقریباً عادی شده در سطوح عالی، انفصال سیاسی جدی بین دولت و شهروندان و فقدان اعتماد لازم برای پیوند دادن دولت و بخش خصوصی در یک پروژه ملی مشترک، باعث می‌شود که این دولت‌ها در دستیابی به اهداف توسعه‌ای به ویژه، صنعتی شدن با مشکلات فراوانی روبه‌رو شوند.

سرانجام، دولتهای یغماگر نمی‌توانند یکایک مقامات مسؤول را از رفتن به دنبال اهداف شخصی خودشان باز دارند. روابط شخصی، تنها منبع همبستگی است و به حداکثر رساندن منافع فردی بر پیگیری اهداف جمعی اولویت دارد. ارتباط با اجتماع در رابطه تک تک مقامات مسؤول خلاصه می‌شود نه رابطه بین رای‌دهندگان و دولت در قالب یک تشکیلات و سازمان. خلاصه کلام آنکه، کمبود و ضعف دیوانسالاری به گونه‌ای که "وبر" تعریف می‌کند، ویژگی اصلی دولتهای یغماگر است که نمونه‌های آن را در برخی از کشورهای آفریقایی از جمله نیجریه و زئیر می‌توان یافت (چلبی، ۱۳۸۲). البته شایان ذکر است که تمایلات یغماگرانه قوی، در بسیاری از دولت‌های آسیای جنوبی و خاورمیانه و نیز، در برخی از کشورهای آمریکای لاتین نیز مشهود است.

در مجموع، با توجه به نتایج به دست آمده، می‌توان گفت که در فرایند صنعتی شدن جامعه، قدرت عاملیت دولت تابعی از ضریب تواناسازی و محدودسازی ساختار درونی جامعه است؛ و در مقابل، ساختار درونی جامعه متأثر از قدرت عاملیت دولت است. ساختار

بیرونی جامعه می‌تواند همزمان به مضایق و امکانات ساختار درونی جامعه بيفزاید و به نوبه خود از آن کم و بیش تأثیر پذیرد. البته هر قدر ضریب تواناسازی ساختار درونی بیشتر باشد، میزان تأثیرپذیری ساختار بیرونی جامعه نیز بیشتر خواهد بود. ساختار بیرونی جامعه نیز می‌تواند سبب افزایش یا کاهش قدرت عاملیت دولت شود یا اثر دوگانه و متضاد بر آن داشته باشد. در عوض، قدرت عاملیت دولت می‌تواند بالقوه موجبات تقویت ساختار بیرونی جامعه را فراهم کند یا در بلند مدت اثر تخریبی بر روی آن داشته باشد. به هر حال، میزان این تأثیر بستگی به میزان خودمختاری^۱ و قابلیت دولت^۲ دارد. بدیهی است هر قدر میزان قدرت عاملیت دولت و میزان تواناسازی ساختارهای درونی و بیرونی جامعه بیشتر باشد، به همان نسبت احتمال صنعتی شدن جامعه افزایش یافته، زمینه توسعه جامعه را در پی خواهد داشت. البته شایان ذکر است که به طور متقابل، افزایش صنعتی شدن جامعه نیز می‌تواند بالقوه قدرت عاملیت دولت و ظرفیت‌های ساختاری درونی جامعه را افزایش دهد و موقعیت جامعه را در ساخت بیرونی آن تحکیم بخشد.

کتابنامه

- اوانز، پیتر (۱۳۸۰). «توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی»، ترجمه عباس زندباف و عباس مخبر، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵). «جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی»، تهران: نشر نی، چاپ اول.
- _____ (۱۳۸۲). «جزوه کلاسی درس جامعه‌شناسی توسعه»، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- Bacila, Nicolae (2010). "The Relation between State Aid and Economic Development in the European Union". *The Romanian Economic Journal*, Year XIII, no. 36.
- Barkey, Karen and Parikh, Sunita (1991). "Comparative Perspectives on The State". *Annual Review of Sociology*, Vol. 17 (1991), pp. 523-549. Published by: Annual Reviews.
- Batie, Sandra S. and Mercuro, Nicholas (2008). "Alternative Institutional Structures: Evolution and impact". First published by Routledge 2 Park Square, Milton Park, Abingdon, Oxon OX14 4RN.
- Blummer, H. (1990). "Industrialization as an Agent of Social Change: A Critical Analysis". New York: Aldine de Gruyter.
- Burlamaqui, Leonardo (2000). "Evolutionary economics and the economic role of the state". Published by Edward Elgar Publishing Limited Glensanda House Montpellier Parade Cheltenham Glos GLSO 1 UA UK.

1. State Autonomy.
2. State Capacity.

- Chandra, Rajesh (1992). "Industrialization and Development in the Third World". Business & Economics. 124 pages.
- Chang, Ha- Joon (2002). "Development Strategy in Historical Perspective". Anthem Press London.
- Chang, Ha-Joon (2004). "Globalization, Economic Development and the Role of the State". Zed Books Ltd, London and New York, pp. 340, ISBN: 1 84277 142 6 Hb.
- Dutt, Amitava Krishna and Ros, Jaime (2008). "International Handbook of Development Economics". Volume One, Published by Edward Elgar Publishing Limited, The Lypiatts 15 Lansdown Road Cheltenham Glos GL50 2JA UK.
- Evans, Peter B. (1989). "Predatory, Developmental and Other Apparatuses: A Comparative Political Economy Perspective on the Third World State". Sociological Forum, Vol. 4, No. 4, Special Issue: Comparative National Development: Theory and Facts for the 1990s (Dec., 1989), pp. 561-587. Published by: Springer.
- Garnaut, Ross (1990). "The Market and the State in Economic Development: Some Questions from East Asia and Australia". Working Paper No. 48, Center on Japanese Economy and Business, Graduate School of Business, Columbia University.
- Gaspar, Tamas (2010). "Development and state in a strategic perspective". Futures 42: 501–503.
- Hettiarachchi, Wimal (2004). "Book Review: Globalization, State and Economic Development". South Asia Economic Journal, 5:2. Sage Publications: New Delhi, Thousand Oaks, London.
- Jenness, Valerie ; Smith, David A. and Stepan-Norris, Judith (2007). "State and Development". Contemporary Sociology: A Journal of Reviews 2007 36: vii. Published by: SAGE.
- Jütting, Johannes ; Drechsler, Denis ; Bartsch, Sebastian and Soysa, Indra de (2007). "Informal Institutions: How Social Norms Help or Hinder Development". Development Centre of Organisation For Economic Co- Operation and Development, Corrigenda to OECD publications may be found on line at: www.oecd.org/publishing/corrigenda.
- Kohli, Atul (2004). "State- Directed Development: Political Power and Industrialization in the Global Periphery". Published in the United States of America by Cambridge University Press, New York.
- Kohli, Atul (2009). "States and Economic Development". Brazilian Journal of Political Economy, vol. 29, n° 2 (114), pp. 212-227.
- Lange, Matthew (2005). "The Rule of Law and Development: A Weberian Framework of States and State-Society Relations". First published by Palgrave Macmillan™ 175 Fifth Avenue, New York, N.Y. 10010 and Houndmills, Basingstoke, Hampshire, England RG21 6XS Companies and representatives throughout the world.
- Lange, Matthew (2010). "States and Economic Development ". Handbook of Politics: State and Society in Global Perspective, Handbooks of Sociology and Social Research, © Springer Science+Business Media, LLC, page:263-277.
- Lange, Matthew and Rueschemeyer, Dietrich (2005). "States and Development: Historical Antecedents of Stagnation and Advance". First published by Palgrave Macmillan™ 175

- Fifth Avenue, New York, N.Y. 10010 and Houndmills, Basingstoke, Hampshire, England RG21 6XS Companies and representatives throughout the world.
- Li, Rebecca S. K.(2002). "Alternative Routes to State Breakdown: Toward an Integrated Model of Territorial Disintegration". American Sociological Association. 1307 New York Avenue NW. Washington, DC 20005- 4701.
- Mahutga, Matthew C. and Smith, David A. (2011). "Globalization, the Structure of the World Economy and Economic Development". Social Science Research 40: 257-272.
- Negoita, Marian (2006). "The Social Bases of Development: Hungary and Romania in Comparative Perspective". Published by Oxford University Press and the Society for the Advancement of Socio-Economics.
- North, Douglass C. (1990). "Institutions, Institutional Change and Economic Performance". Published by the Press Syndicate of the University of Cambridge.
- Parlevliet, Jante (2007). "In Focus: Defining (Informal) Institutions". Development Centre of Organisation For Economic Co- Operation and Development, Corrigenda to OECD publications may be found on line at: www.oecd.org/publishing/corrigenda.
- Purcell, Mark (2002). "The State, Regulation, and Global Restructuring: Reasserting the Political in Political Economy". Review of International Political Economy, Vol. 9, No. 2 (May, 2002), pp. 284-318. Published by: Taylor & Francis, Ltd.
- Rapley, John (2007). "Understanding Development: Theory and Practice in the Third World". Third Edition. [http:// www. Rienner.com/](http://www.Rienner.com/).
- Rist, Gilbert (2002). "The History of Development: From Western Origins to Global Faith". London: Zed Books.
- Soysa, Indra de and Jütting, Johannes (2007). "Informal Institutions and Development: How They Matter and What Makes Them Change". Development Centre of Organisation For Economic Co- Operation and Development, Corrigenda to OECD publications may be found on line at: www.oecd.org/publishing/corrigenda.
- Sundaram, Jomo Kwane (2002). "State and Market in Economic Development: Southeast Asian industrial policy in comparative East Asian perspective". Asia-Latin America Cooperation – ALAC An ECLAC-UN, IDE/JETRO-Japan and IE/UFRJ-Brazil initiative.
- Turner, Jonathan H. (2003). "Human Institutions: A Theory of Societal Evolution". Published in the United States of America by Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
- Weiss, Linda and Hobson, John M. (2007). "States and Economic Development: A Comparative Historical Analysis". Polity Press, 65 Bridge Street, Cambridge CB2 1UR, UK.